

مطالعه تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته و آثار آنها بر سیاست جنایی

باقر شاملو

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق، دانشگاه شهیدبهشتی. baghershamloo@gmail.com

ندا محتشمی

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهیدبهشتی.

تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۴

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۱

چکیده

نظریه‌ی تعامل‌گرایی و سیاست تسامح صفر، دو رویکرد متعارض در جرم‌شناسی و سیاست جنایی تلقی می‌شوند. نظریه‌ی مزبور، الگویی الهام بخش برای اندیشه‌ی تجدید دامنه‌ی مداخله‌ی نظام عدالت کیفری و تسامح هرچه بیشتر در قبال جرائم و سیاست مذکور، به عنوان تجلی‌گاه نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، جلوه‌ای از جنبش احیای نظام کیفری و سخت‌گیری افزون‌تر در واکنش نسبت به اعمال مجرمانه و انحرافات است. توصیف مبانی و مفاهیم و سپس تحلیل و ارزیابی متقابل این نظریه و سیاست در مقایسه با یکدیگر، هم نکات مثبت و کاربردی و هم موارد ضعف و مطلق‌گرایی آنها را در دو حوزه‌ی پیش‌گفته آشکار می‌سازد. به علاوه، این بررسی دقیق، قابلیت و ضرورت هدایت این نظریه و سیاست را به مسیری معتدل‌تر و نیز بهره‌گیری شایسته از آنها را در چارچوب یک سیاست جنایی تلفیقی گوشزد می‌نماید. در نهایت هم، عدالت ترمیمی را در قالب ترکیبی از فرآیندها و نتایج ترمیمی، به عنوان تدبیری عادلانه و سودمند جهت تعدیل افراطها و تفریطهای این نظریه و سیاست و در نتیجه مدیریت بهینه‌ی جرم، معرفی می‌کند.

واژگان کلیدی: نظریه‌ی تعامل‌گرایی، نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، سیاست تسامح صفر، مداخله‌ی کیفری

در عرصه‌ی سیاست جنایی، نوع نگرش نسبت به علل جرم و نحوه‌ی کنش و واکنش در قبال آن، اهمیت بسزایی در مدیریت این پدیده‌ی خطرناک اجتماعی دارد. عملکرد شایسته‌ی نظام عدالت کیفری، مستلزم پژوهش در خصوص ابعاد گوناگون جرم، بهره‌گیری از رویکردهای متنوع جرم‌شناختی و اجتناب از هرگونه افراط و تفریط است. لذا، چنانچه این نظام در مدیریت کلیه‌ی جرائم تنها از رهیافت‌های یک رویکرد استفاده کند، پاسخگوی تنوع این پدیده به لحاظ نوع، گستردگی، شدت و نتیجه نخواهد بود. حال آنکه، اگر دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های راهگشا و قابل‌اعمال نظریات و سیاست‌های مختلف، در جای مناسب خود و در قالب یک سیاست جنایی تلفیقی، معتدل و میانه، مورد استفاده و اجرا قرار گیرند، نیل به مدیریت بهینه‌ی جرم میسر خواهد گشت. در این ارتباط، می‌توان با مقایسه و ارزیابی متقابل رویکردهای گوناگون، به تقویت نقاط قوت و کاستن از نقاط ضعف و مطلق‌گرایی‌های احتمالی آنها پرداخته و بدین وسیله، بستر ارائه‌ی تدابیر بینابین و حرکت به سمت یک سیاست جنایی مناسب، واقع‌گرا و هماهنگ را هموار ساخت. از مهم‌ترین رویکردهای جرم‌شناختی که کمتر به طور منسجم و در تقابل با یکدیگر مورد عنایت قرار گرفته‌اند، نظریه‌ی تعامل‌گرایی^۱ و سیاست تسامح صفر^۲ می‌باشند. نظریه‌ی تعامل‌گرایی، به عنوان راهنما و الهام‌بخش اندیشه‌ی تحدید دامنه‌ی مداخله‌ی نظام عدالت کیفری یا مداخله‌ی حداقلی حقوق جزایی، و سیاست تسامح صفر، به عنوان جلوه‌ای از جنبش احیای نظام کیفری یا مداخله‌ی حداکثری حقوق جزایی، چه به لحاظ جرم‌شناختی و چه در حوزه‌ی سیاست جنایی، در نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار دارند. نظریه‌ی تعامل‌گرایی، به مثابه‌ی نظریه‌ای بیشتر انتقادی و ایدئولوژیک - که البته ادعاهای آن، قابل تجربه و آزمایش در علوم مرتبط است - دیدگاهی کاملاً متفاوت و متعارض با سیاست تسامح صفر دارد که از رهگذر تجربه‌ی میدانی نظریه‌ی پنجره‌های شکسته^۳ به وجود آمده است. همین امر نیز، زمینه‌ی مقایسه‌ی این نظریه و سیاست را فراهم می‌آورد. لذا، از آنجا که این دو رویکرد بنیادین، در شیوه‌ی نگرش جوامع مختلف و مسئولین قانونی، قضایی و اجرایی آنها نسبت به جرم و در مجموع، در سیاست جنایی اثرگذار هستند، توصیف و تحلیل دقیق و سپس تعدیل منطقی آنها، سازنده و مفید به نظر می‌رسد.

^۱. Interactionism theory (perspective).

^۲. Zero tolerance policy.

^۳. Broken windows theory.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۲۵

به همین منظور، در مقاله‌ی حاضر، تلاش می‌گردد تا با استفاده از روشی توصیفی-تحلیلی، ابتدا به معرفی اجمالی این نظریه و سیاست و آشنایی مختصر با سیر تاریخی پیدایش و نیز عقاید کلیدی آنها در جرم‌شناسی و سیاست جنایی پرداخته شود. سپس، ضمن مقایسه‌ی آن دو در حوزه‌های مزبور، سعی در ارزیابی و تحلیلی شایسته از آنها به عمل آید. در پایان نیز، در راستای کاستن از یکسویه‌نگری‌های محتمل این نظریه و سیاست، یافتن نقطه‌ی تعادل میان آنها و طبقه‌بندی منطقی شکلی و محتوایی سازوکارهای مدیریتی جرم‌کوشش‌گردد. هدف از این کار، درک هرچه عمیق‌تر جهت‌گیری‌های متعارض نظریه و سیاست مذکور و نیز پرهیز از نظامی تک‌بعدی، از طریق توسل به تدابیری معتدل، کاربردی، چندجانبه، سودمند و انسانی در سیاست جنایی است. در این راستا، با استناد به منابع داخلی و خارجی مرتبط و شرح و بسط مطالب مذکور در آنها، در مسیر غنای ادبیات موجود در این زمینه، گام برداشته خواهد شد.

در آخر، اشاره و تأکید مجدد بر این نکته ضرورت دارد که بنا به دلایل تشریح شده در متن، عمده‌ترین هدف این مقاله، مقایسه‌ی تفصیلی نظریه‌ی تعامل‌گرایی با یکی از جلوه‌های نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، یعنی سیاست تسامح صفر است؛ سیاستی که از جنبه‌های گوناگون، از خاستگاه نظری خود فاصله گرفته و با تشدید نظری و عملی در علت‌شناسی و مدیریت جرم، نقطه‌ی مقابل نظریه‌ی تعامل‌گرایی را به خود اختصاص داده است. در راستای این هدف، عناوین بخش‌های مختلف مقاله نیز، با تمرکز بر دلالت‌های اصلی و باطنی مفاهیم و عنایت به مهم‌ترین مباحث نظری و عملی مربوطه خلق شده است. لذا، عنوان مقاله با توجه به ضرورت حفظ تناسب ظاهری میان دو مفهوم مورد مطالعه برگزیده شده و مدلول واقعی آن در متن حاضر تنویر می‌گردد.

۱) معرفی نظریه‌ی تعامل‌گرایی و سیاست تسامح صفر

پایه‌های اصلی شکل‌گیری و بنیادی‌ترین مفاهیم و دیدگاه‌های نظریه‌ی تعامل‌گرایی و سیاست تسامح صفر، بدین شرح است:

۱-۱) نظریه‌ی تعامل‌گرایی

طی قرن بیستم میلادی، با بهره‌گیری از فضای اجتماعی مساعد و مستعد حاکم این دوران، نظریاتی نو، متفاوت و انتقادی در عرصه‌های گوناگون علوم انسانی، از جمله جرم‌شناسی، شکل گرفته و بروز و ظهور یافتند. در این میان، یکی از مکاتبی که به سبب نگاه انتقادی خودبه‌علت‌شناسی جرم، در دهه‌ی ۱۹۵۰ و به ویژه، اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ در آمریکای شمالی تولد و شهرت

یافت، مکتب جرم‌شناسی واکنش اجتماعی^۱ بود. نظریه‌های مطرح در این مکتب، به طور کلی، بیش از آنکه جنبه‌ی جرم‌شناختی داشته باشند، جامعه‌شناختی و گاه دارای بعد ایدئولوژیک و سیاسی هستند (نجفی ابرندآبادی، بهار ۱۳۸۸: ۷۲۱) و لذا تا اندازه‌ی زیادی در چارچوب مباحث جامعه‌شناسی کیفری قرار می‌گیرند.

نظریه‌ی تعامل‌گرایی، به عنوان یکی از شاخه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، نگرش انتقادی خود را از این مکتب وام گرفت و از رویکردهای تحقیقی و اثبات‌گرایی موجود در جرم‌شناسی کلاسیک که تا آن زمان بر علت‌شناسی جرم مسلط بودند، فاصله گرفت. این نظریه، با الهام از جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، به جای آنکه علل جرم را صرفاً در ویژگی‌های شخصی و محیطی مرتکب جستجو نماید، برخی تعاملات و واکنش‌های اجتماعی مخرب را عامل جرم دانسته و به ویژه، با انتقاد از ساختار و نحوه‌ی عملکرد نظام عدالت کیفری، از مرحله‌ی قانونگذاری تا اجرای احکام کیفری، خواستار اعمال اصلاحات و تعدیل‌هایی در این نظام شد.

از سوی دیگر، این نظریه، در تبیین دیدگاه متمایز خود، از آموزه‌های مکتب شیکاگو^۲، و به ویژه رویکرد تعامل‌نمادین^۳ در روانشناسی اجتماعی، بهره گرفت (Atkinson & Housley, 2003-04: 7). در واقع، به عنوان یکی از زیرشاخه‌های رویکرد مذکور، مباحث کلی آن را از روانشناسی اجتماعی به جرم‌شناسی وارد ساخت و در توضیح علل کجروی، مورد استفاده قرار داد.

رویکرد تعامل‌نمادین، در اوایل قرن بیستم و تحت تأثیر افکار جامعه‌شناسی آمریکایی، به نام «جرج هربرت مید»^۴ ایجاد گردید (کوزر، ۱۳۸۵: ۴۵۹ و گیدنز، ۱۳۸۷: ۹۸). اعتقاد اساسی این رویکرد، آن است که واکنش‌های دیگران نسبت به ظاهر، رفتار، اهداف و شخصیت فرد، نقش مهمی در شکل‌گیری و تغییر هویت و اعمال وی ایفا می‌کند. این واکنش‌ها، در کنار برداشت‌های خود شخص از نحوه‌ی ارزیابی دیگران، هویتی مثبت و رفتارهایی شایسته یا برعکس، خودآنگاره‌ای منفی و اعمالی ناشایست را در او می‌آفریند (تنهایی، ۱۳۸۳: ۴۱۰ و کوئن، ۱۳۸۲: ۱۰۷). لذا، نظریه‌ی تعامل‌گرایی، نگاه انتقادی خود را از جرم‌شناسی واکنش اجتماعی و شالوده‌ی مفاهیم

^۱. Social reaction criminology school.

^۲. مکتبی است که بین سال‌های ۴۰-۱۹۱۵، با بهره‌گیری از مطالعات جامعه‌شناختی دانشگاه شیکاگو پیرامون جرم، رویکردها و نظریاتی فرهنگ‌محور را در جرم‌شناسی ارائه نمود.

^۳. Symbolic interaction approach.

^۴. George Herbert Mead.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۲۷

نظری خود را از رویکرد تعامل نمادین، گرفته است. اما، تنها به آموزه‌های این مکتب و رویکرد اکتفا نکرده و با الهام از آنها، به آفرینش مفاهیمی نو در علت‌شناسی جرم مبادرت ورزیده است. کلیدی‌ترین مفاهیم این نظریه، توسط بنیان‌گذاران اصلی آن، یعنی «ادوین لمرت»^۱ و «هوارد بکر»^۲ که هر دو جامعه‌شناسانی آمریکایی هستند - به ترتیب، در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۶۳، خلق و ارائه گشته است (غلامی، زمستان ۱۳۸۲: ۱۷۶).

این نظریه، قائل به تفکیکی واضح میان جرم و غیرجرم و نیز بین مجرم و غیرمجرم نمی‌شود؛ زیرا جرم را مفهومی ذهنی، اعتباری و قراردادی قلمداد می‌نماید که ساخته و پرداخته‌ی گروه‌های اجتماعی است. بر این مبنا، تعیین مصادیق جرم، با توجه به کیفیت خود اعمال صورت نمی‌پذیرد و مجرمانه بودن، ویژگی عینی و ذاتی و جزئی تفکیک‌ناپذیر از عمل ارتكابی نیست. بلکه، عدم توافق کافی در ارتباط با بهنجاری یک عمل، موجب مجرمانه دانستن و ابراز واکنش در قبال آن می‌گردد. به علاوه، ارتكاب جرم، عامل مجرم نامیده شدن شخص نیست، بلکه فرآیندهای مخلوق گروه‌های اجتماعی، نقش بسزایی را در این خصوص ایفا می‌نمایند. بنابراین، این نظریه با ارائه‌ی تعریفی واکنشی و نه هنجاری از جرم و مجرم، الصاق موفقیت‌آمیز برچسب‌ها را بیش از هر عامل دیگری در تعریف جرم و تعیین مجرم، دخیل می‌داند (وایت و هینز، ۱۳۸۳: ۱۸۰ و گیدنز و برد سال، ۱۳۸۶: ۳۰۵ و Rubington & Weinberg, 2008: 7)؛ برچسب‌هایی که بیش از آنکه معرف خواست اکثریت اعضای جامعه باشند، بیانگر اهمیت ساختار قدرت در جامعه و پیرو مصالح و معیارهای گروه‌های قدرتمند اجتماعی است که اراده‌ی خود را بر افراد ضعیف و بی‌سامان تحمیل می‌نمایند (قائم‌مقامی، ۱۳۵۰: ۱۱۶ و گیدنز و بردسال، همان: ۳۰۵ و رجیبی‌پور، ۱۳۸۷: ۴۴ و وایت و هینز، همان: ۱۸۶).

از این نظریه، با عناوینی چون ساختارگرایی، نهادگرایی، انگ‌زنی، لکه‌دار کردن و حتی گاهی واژه‌ی کلی‌تر واکنش اجتماعی نیز یاد می‌شود (گسن، ۱۳۶۵: ۱۵۲ و ۱۵۳). اما، مشهورترین عنوانی که غالباً همراه یا به جای اصطلاح تعامل‌گرایی استفاده می‌گردد، نظریه‌ی برچسب‌زنی^۳ است؛ زیرا، تمرکز اصلی نظریه‌ی تعامل‌گرایی، بر تحلیل فرآیند برچسب‌زنی رسمی و غیررسمی به اعمال و اشخاص و آثار سوء آن در ایجاد و تکرار جرم است. از دید تعامل‌گرایان، نخستین جرم، در بستر هویتی نامجرمانه و در نتیجه‌ی دامنه‌ی گسترده‌ای از عوامل ارتكاب می‌یابد. این عمل که

^۱. Edwin Lemert.

^۲. Howard Becker.

^۳. Labelling theory.

انحراف اولیه^۱ نامیده می‌شود، سبک، اتفاقی و گذراست و از آنجا که حساسیت چندانی را در روابط میان فردی و اجتماعی بر نمی‌انگیزد، نیازمند علت‌شناسی دقیقی نیست (سلیمی و داوری، ۱۳۸۰: ۵۴۸ و ستوده، ۱۳۷۶: ۳۵ و نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۲۳ و وایت و هینز، همان: ۱۹۶). حال، چنانچه مرتکب این انحراف، با واکنش‌های اجتماعی برجسب‌زننده و تحقیرآمیز روبه‌رو شده و به ویژه، درگیر فرآیند رسمی عدالت کیفری و برجسب‌زنی‌های ناشی از آن شود، ورود او به دنیای جرائم بیشتر و گسترده‌تر، دور از انتظار نخواهد بود. بر همین اساس، انحراف ثانویه^۲ عبارت از آن کجروی است که در پی عدم تسامح جامعه نسبت به انحراف اولیه و تحمیل برجسب مجرم به مرتکب آن، ظاهر می‌گردد (O'Brien & Yar, 2008: 102).

نظریه‌ی تعامل‌گرایی، ضمن عنایت به پیامدهای منفی برجسب‌زنی غیررسمی از سوی نهادهایی اجتماعی چون خانواده، مدرسه، دوستان و...، توجه بیشتر خود را به عواقب برجسب‌زنی رسمی در آفرینش پایگاه منحرفانه^۳، یعنی هویت منحرفانه^۴ و حرفه‌ی منحرفانه^۵ معطوف می‌نماید. از دیدگاه تعامل‌گرایان، طبیعت و نفس نظام عدالت کیفری در کلیه‌ی مراحل تعقیب، تحقیق، محاکمه و اجرای احکام کیفری، بیش از آنکه جرم‌زدا باشد، جرم‌زاست. لذا، این نظریه، برخلاف تفکرات سنتی، نه تنها این نظام را سدی در برابر ارتکاب جرم نمی‌داند، بلکه خود آن را عاملی برای هدایت افراد به ارتکاب جرائم بیشتر و شدیدتر و استقرار در دنیای بزهکاری تلقی می‌نماید. تعامل شخص با متولیان نظام عدالت کیفری و معرفی رسمی و گسترده‌ی او به عنوان مجرم، تهدیدی نهایی نسبت به هویت وی و واجد پیامدهایی بسیار مخرب در زندگی آینده‌ی او محسوب می‌گردد (ولد و برنارد و اسنیس، ۱۳۸۰: ۳۰۱). حال، چنانچه این تعامل، با برخوردهای تزدیلی و خلاف کرامت انسانی و به ویژه، کیفرهای تحقیرآمیز نیز همراه گردد، احتمال تعریف دوباره‌ی خود به عنوان مجرم، شکل‌گیری هویتی مجرمانه و سرسپردگی کامل به زندگی و حرفه‌ای مجرمانه، دوچندان خواهد گشت. به همین دلیل است که در این نظریه، از فرآیند عدالت کیفری، به آیین موفقیت‌آمیز تحقیر و تنزل پایگاه یا مراسم فروداشت منزلت و جایگاه^۶ تعبیر شده است (سیگل و سنا، ۱۳۷۹: ۶۰).

1. Primary deviance.

2. Secondary deviance.

3. Deviant status.

4. Deviant identity.

5. Deviant Career.

6. Status degradation ceremony.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۲۹

برچسب‌زنی رسمی، طی فرآیندی تبعیض آمیز و براساس متغیرهای عینی و شخصی، یعنی طبقه‌ی اجتماعی، وضعیت اقتصادی-سیاسی و موقعیت قومی-نژادی، انجام گرفته و هدف از آن، حفظ وضعیت موجود با حصول اطمینان از بقای صاحبان قدرت است (همان: ۵۵). این عمل، منجر به طرد اجتماعی، تحمیل انواع پیش‌داوری‌ها، تبعیض‌ها، محرومیت‌ها و محدودیت‌ها و در یک کلام، دوری شخص‌ساز ساخت اجتماعی می‌گردد (فرجاد، ۵۱:۱۳۷۱ و Walker, 2008: 460). به علاوه، خود متولیان نظام عدالت کیفری نیز، اشخاص برچسب‌خورده را با دقتی بیشتر تحت نظارت قرار داده و با کنترل مستمر سابقه‌ی آنها و برچسب‌زنی‌های مجدد و مکرر بعدی به ایشان، اصطلاحاً این افراد را به مشتریان نظام عدالت کیفری تبدیل می‌نمایند (ویلیامز و مک‌شین، ۱۳۸۳: ۱۵۶ و Tapia, 2010: 258). در نهایت هم، فرد برچسب‌خورده، دچار کاهش یا نابودی عزت نفس، احساس حقارت، رسوایی و مجرمیت شده (Walker, Op.Cit: 461) و ضمن پذیرش هویتی مجرمانه از طریق خود برچسب‌زنی^۱، به سوی تکرار جرم، معاشرت با سایر برچسب‌خوردگان، یادگیری و اجرای فنون ارتکاب جرم و رموز فرار از تعقیب توسط متولیان کنترل جرم، ارتکاب جرائم سازمان‌یافته در قالب خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه^۲ و سرانجام، اتخاذ حرفه‌ای مجرمانه برای سازگارسازی خود با شرایط حادث شده، سوق می‌یابد.

در مجموع، نظریه‌ی تعامل‌گرایی، نظریه‌ای فرآیندمحور است؛ یعنی، معتقد است جرم پدیده‌ای آنسی نبوده و طی فرآیندی پیچیده و چندمرحله‌ای شکل گرفته و گسترش می‌یابد (Morrison, 1995: 322). این نظریه، انحراف ثانویه را به عنوان مرحله‌ی اصلی انحراف، در کانون توجه قرار داده و به منظور تبیین علل آن، به تحلیل پیامدهای منفی تعامل میان مرتکب و جامعه‌ی به اصطلاح متعارف و هم‌نوا و به ویژه، متولیان رسمی واکنش اجتماعی می‌پردازد. در واقع، برچسب‌زنی غیررسمی و رسمی و آثار آن در طرد اجتماعی و شکل‌گیری پایگاه منحرفانها نتیجه‌ی چنین تعاملی می‌داند (صدیق سروسستانی، ۵۶: ۱۳۸۶ و وایت و هینز، همان: ۱۹۶). این تعامل، ضمن گسترش جرائمی که در آغاز قصد پیشگیری از وقوع آنها شده بود، عواقبی پیش‌بینی نشد را به لحاظ اجتماعی و فردی به دنبال خواهد داشت (McLaughling & Muncie, 2001: 159). بدین معنا که، فرد برچسب‌خورده، با ارتکاب جرائم بیشتر، شدیدتر و منسجم‌تر، هم لطمات سنگین‌تری را بر پیکره‌ی جامعه‌ی برچسب‌زننده وارد می‌سازد و هم روند الصاق برچسب‌های منفی عمیق‌تر و غرق شدن هرچه بیشتر خود را در پایگاهی منحرفانه، تقویت و تشدید می‌نماید. به

^۱. Self- labelling.

^۲. Criminal subculture.

همین دلیل است که بخش عمده‌ی جرائم، در چارچوب خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه و توسط مجرمین حرفه‌ای و نه اتفاقی ارتکاب می‌یابد.

براساس نوع نگرش نظریه‌ی تعامل‌گرایی در علت‌شناسی جرم که باعث تغییر زاویه‌ی دید جرم‌شناسان از تفکرات غالب جرم‌شناسی کلاسیک گشت، سیاست جنایی هم‌نیازمند جهت‌گیری‌هایی جدید در مدیریت جرم تشخیص داده شد. این نظریه، با تأثیر عمده‌ی خود بر جرم‌شناسی، موجب بررسی دقیق‌تر شیوه‌ای شد که نظام عدالت کیفری از طریق آن در رابطه با افراد گوناگون عمل می‌کند. بدین ترتیب که، ضمن تصریح بر آثار سوء نحوه‌ی عملکرد این نظام در ایجاد و تکرار جرم، به طرفداری از اندیشه‌ی تحدید دامنه‌ی مداخله‌ی نظام عدالت کیفری، یعنی قانونگذار و نهادهای دادرسی کیفری و توسل به مدارا و تسامح در برخورد با بسیاری از انواع جرائم پرداخت تا بدین وسیله، مداخلات رسمی کیفری به شکلی حساب شده و صرفاً در مواردی کاملاً ضروری، به کار بسته شوند (والک‌لیت، ۱۳۸۶: ۴۹ و وایت و هینز، همان: ۱۸۸ و نجفی ابرندآبادی، همان: ۲۴).

به اعتقاد تعامل‌گرایان، تحدید مداخله‌ی کیفری، در قالب سیاست‌هایی چون جرم‌زدایی^۱، کیفرزدایی^۲، قضازدایی^۳ و نهادزدایی^۴ با تأکید ویژه بر حبس‌زدایی^۵، محقق خواهد شد. لذا، می‌توان این نظریه را راهنمای تفکر تحدید و نه الغای نظام کیفری قلمداد نمود و مسیر آن را از رویکردهای معتقد به لزوم پس‌روی و عقب‌نشینی کامل نظام کیفری، جدا ساخت. نظریه‌ی مذکور، ضمن عنایت به آثار برجسب‌زنی رسمی بر بزرگسالان، دقت و حساسیت ویژه‌ای را صرف تغییر مسیر اطفال و نوجوانان از فرآیند رسمی عدالت کیفری و در صورت درگیری در این فرآیند، معطوف دادرسی افتراقی و رهایی این گروه سنی حساس و آسیب‌پذیر از بدنامیناشی از تعقیب و محاکمه‌ی کیفری متداول می‌نماید (سلیمی و داوری، همان: ۶۳۹، وایت هینز، همان: ۲۰۱). شرح و بسط سیاست‌های چهارگانه‌ی مذکور و اتخاذ تدابیر جایگزین مداخله‌ی کیفری^۶، در اشکالی چون بهره‌گیری از مراجع قضایی غیر کیفری، توسل به ضمانت‌اجراهای اداری- انضباطی،

1. Decriminalization.

2. Depenalisation.

3. Diversion.

4. Deinstitutionalisation.

5. Decarceration.

6. Alternative measures of penal intervention.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۳۱

مدنی و اجتماعی به جای واکنش‌های کیفری، سود جستن از نهاد میانجی‌گری و مراجع شبه‌قضایی و غیرقضایی، ایجاد سازوکارهای تعلیق تعقیب و تعلیق اجرای مجازات، اعمال اصل اقتضا داشتن تعقیب کیفری^۱، استفاده از جایگزین‌های حبس و تا حدی، حرکت به سمت فرآیندها و پاسخ‌های ترمیمی در سیاست جنایی معاصر، از ثمرات این نظریه و ملهم از اظهارات بنیادین تعامل‌گرایان در باب پیامدهای منفی برجسب‌زنی رسمی می‌باشد.

۲-۱) سیاست تسامح صفر

از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، رویکرد سزاگرایی، در آمریکای شمالی و برخی کشورهای اروپایی، با اقبالی دوباره روبرو شد. روحیه‌ی عدم مدارای مطلق، زمینه را برای سخت‌گیری در قبال جرم، البته با قدری تعدیل و تلطیف نسبت به گذشته‌های دور، فراهم ساخت (داوودی گرمارودی، ۱۳۸۶: ۴۹ و ۵۰) و دوران استیلای جنبش بازگشت به کیفر یا احیای نظام کیفری، با تأکید بر سیاست جنایی سرکوبگر و سخت‌گیرانه و مداخله‌ی حداکثری حقوق جزایی در مقوله‌ی جرم، آغاز گشت. در همین راستا، سیاست تسامح یا مدارا یا تحمل صفر، به عنوان جلوه‌ای از این اندیشه، از بطن نظریه‌ی پنجره‌های شکسته بیرون آمد.

پنجره‌های شکسته، از مؤثرترین مقالات در جرم‌شناسی آمریکای شمالی است که ابتدا توسط «جیمز ویلسون»^۲ و «جورج کلینگ»^۳، در سال ۱۹۸۲ منتشر شد و سپس به وسیله‌ی کلینگ و «کاترین کولز»^۴، در سال ۱۹۹۶ روزآمد گردید (McLaughling & Muncie, Op.Cit:22). این مقاله، مسبوق به تجربه‌ی میدانی سال ۱۹۶۹ روانشناسی آمریکایی، به نام «فیلیپ زیمباردو»^۵، با این رهیافت است که اگر پنجره‌ی ساختمانی شکسته شود و بلافاصله تعمیر نگردد، سایر پنجره‌های آن نیز مورد هجوم قرار گرفته و شکسته خواهند شد. ویلسون و کلینگ هم، به عنوان استادان علوم سیاسی و حقوق کیفری، در مقاله‌ی خود، با عنوان «پنجره‌های شکسته: پلیس و امنیت محلی»، به دفاع از بازپس‌گیری اقتدارات پلیس محله،^۶ به منظور مبارزه با بی‌نظمی و برقراری حداکثر نظم در محل پرداختند (ویلسون و کلینگ، ۱۳۸۲: ۱۸۰). آنها ضمن این مقاله، نکات کلیدی نظریه‌ی پنجره‌های شکسته را با الهام از اظهارات زیمباردو طرح نمودند.

1. Opportunity of pursuit(prosecution)

2. James. Q Wilson.

3. George. L Kelling.

4. Katherine.M Coles.

5. Philip George Zimbardo.

6. Community police.

به اعتقاد نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، برای پیشگیری از جرائم بزرگتر، باید از دو تدبیر بهره برد: نخست) باید بی‌نظمی را حتی اگر بسیار ابتدایی باشد، حذف کرد و اجازه نداد که به وضعیتی وخیم و جرمی واقعی تبدیل گردد. برخی از بی‌نظمی‌های کوچک، الزاماً در قانون جرم نیستند، اما تسامح نسبت به آنها منجر به استمرار نابسامانی شده و زمینه‌ی ارتکاب جرائم بزرگتر و شدیدتر را فراهم می‌آورد. لذا، وظیفه و کارکرد اصلی پلیس، پیشگیری قبل از درمان، از طریق مبارزه‌ی حداکثری با بی‌نظمی است.

دوم) باید پلیس برای مفهوم سنتی خود- یعنی عامل حفظ نظم^۱ و نیروی کشوری و نه لشکری- ارزش قائل شده و آموزش‌هایی را جهت حفظ بهینه‌ی نظم و پیشگیری از جرائم کسب نماید. در این زمینه، پلیس محله و گشت پیاده، بیش از پلیس سواره، قادر به حفظ نظم و تقویت سازوکارهای غیررسمی کنترل در خود اجتماع می‌باشد. به علاوه، اگرچه شهروندان می‌توانند در این زمینه همکاری نمایند، اما متولیاصلی حفظ نظم، پلیس است (نجفی ابرنآبادی، ۸۴-۱۳۸۳: ۲۱۶۹-۲۱۶۵ و ویلسون و کلینگ، همان: ۱۸۰، ۱۹۳ و ۲۰۱).

لذا، این نظریه، بیشتر پیرو قاعده‌ی قانون و نظم^۲ و دارای بینشی اجتماعی نسبت به پلیس و مردم جهت برقراری نظم است و نه الزاماً، طرفدار توسل به پاسخ کیفری قهرآمیز در پیشگیری از جرائم بزرگتر. تأکید اصلی این نظریه بر آن است که انصراف از حفظ نظم توسط پلیس، به منظور تمرکز بر جرائم جدی، اشتباهی محض بوده و موجب بروز بی‌تمدنی و ارتکاب جرائمی بزرگتر می‌شود (Jang & Hoover & Lawton, 2008: 535).

نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، در دهه‌ی ۱۹۹۰، به دلیل استقبال «ویلیام براتون»^۳، رئیس پلیس نیویورک و «رودولف گیلیانی»^۴، شهردار نیویورک، در قالب راهبرد تسامح صفر، جلوه‌ی عملی به خود گرفت (جوآنمرد، ۱۳۸۸: ۴۵). اما، این سیاست، عملاً با تفاوت‌ها و افتراق‌هایی در مقایسه با نظریه‌ی مذکور، به اجرا درآمد. اصطلاح تسامح صفر، در دهه‌ی ۱۹۸۰، در توصیف سیاستی مصمم و انعطاف‌ناپذیر وارد ادبیات سیاسی شده بود و در دهه‌ی ۱۹۹۰، از سخنان سیاستمداران و رسانه‌های جمعی به سیاست جنایی راه یافت (Punch, 2007: 13, 14). این سیاست، به دنبال اعمال اولیه در متروی نیویورک، تبدیل به راهبرد کنترل نظم توسط پلیس شده و در سطحی وسیع

1. Order maintenance.

2. Law and order.

3. William Bratton.

4. Rudolph William Louis Giuliani.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته .../ ۱۳۳

به اجرا درآمد (Jang & Hoover & Lawton, Op.Cit:529). بدین‌سان، نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، با تجلی در قالب سیاست تسامح صفر، تحولی شگرف در نحوه‌ی عملکرد پلیس آمریکا و به پیروی از آن، برخی کشورهای اروپایی و سپس، بسیاری از کشورهای دنیا به وجود آورد که از آن به «انقلاب آبی» یعنی اقدامات شدید پلیس علیه جرائم خرد،^۱ تعبیر می‌شود (نوروزی، ۱۳۸۴: ۲۶۶ و ۲۶۷).

استدلال اصلی سیاست تسامح صفر در علت‌شناسی جرم، آن است که تسامح در برابر جرائم خرد اولیه، زمینه را برای ارتکاب جرائم بزرگتر و شدیدتر فراهم می‌آورد. در عوض، دستگیری‌های فزاینده در جرائم خلافی و جنحه‌ای، میزان جنایات را کاهش خواهد داد (Jang & Hoover & Lawton, Op.Cit:531). لذا، به عنوان یکی از خشن‌ترین سیاست‌ها و رویه‌های منبعث از نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، در برخورد با جرم نیز، معتقد به واکنش رسمی و کیفری سرکوبگر مقابل کلیه‌ی جرائم، حتی جرائم بسیار سبک و ناچیز می‌باشد (Mitchell 2010:2). تأکید ویژه‌ی آن هم در این زمینه، بر مبارزه با بی‌نظمی‌های خیابانی و اقدامات آشوبگرانه و خرابکارانه‌ای است که در جرم‌شناسی به وندالیزم^۲ معروفند (رحمانیان، ۱۳۸۸: ۴).

تأکید و تمرکز این سیاست بر کشف تمامی جرائم از طریق بازرسی هرچه بیشتر شهروندان است. پلیس، ملزم به تعقیب خفیف‌ترین جرائم با شدت عملی مشابه با جرائم شدیدتر و موظف به ارسال این پیام به مجرمان و افراد قانون‌گرا است که ظرفیت، استعداد و انگیزه‌ی کافی را برای برخورد با جرائم خرد، همچون جرائم بزرگتر دارد. لذا، مجاز است مظلومین را بازرسی بدنی کرده و هویت آنها را حتی در جرائم غیرمشهود، جویا شود. ضابطین هم مکلفند هر خلافی را که رویت کردند، به دادگاه ارجاع دهند و اختیاری در بایگانی پرونده و تعلیق تعقیب ندارند. حتی، در برخی ایالات آمریکا، اصولی خاص برای مرحله‌ی تعیین مجازات تعریف و تصویب شده است که قاضی را به عامل اجرای صرف قانون، بدون توجه به ویژگی‌های فردی بزهکار، مبدل می‌سازد (جوآنمرد، تیر ۵: ۱۳۸۶ و نجفی ابرند آبادی، همان: ۲۱۵۹ و McLaughling & Muncie, Op.Cit: 322).

ملاحظه می‌شود که اگرچه سیاست تسامح صفر، منبعث از نظریه‌ی پنجره‌های شکسته و از جلوه‌های عملی آن است، اما به طور کامل از آن پیروی نکرده و تفاوت‌هایی با آن دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

^۱. Petty offence.

^۲. Vandalism.

نخست) نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، به صورت عام، برقراری نظم و پیشگیری از اعمال مجرمانه یا غیرمجرمانه‌ای را مدنظر قرار می‌دهد که استمرار آنها، منجر به بروز بی‌نظمی و ارتکاب جرائم بزرگ می‌گردد. حال آنکه، سیاست تسامح صفر، توجه خود را صرفاً به برخورد و عدم تسامح در برابر اعمالی معطوف می‌نماید که از سوی قانونگذار، جرم‌انگاری شده باشند.

دوم) در نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، پلیس، نیروی انتظامی و اجتماعی و حافظ نظم تلقی می‌شود، نه یک نیروی سرکوبگر نظامی و لشکری. در حالیکه، در سیاست تسامح صفر، پلیس نیروی ضد جرم بوده و به عنوان بازوی توانمند دستگاه عدالت کیفری، صرفاً به اجرای قوانین کیفری می‌پردازد (جوانمرد، بهار ۱۳۸۶: ۸۲ و ۸۳). حتی، چه بسا مقام قضایی نیز موظف شود صرفاً تحت همین عنوان انجام وظیفه نماید.

سوم) طبق نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، هدف از کنترل پلیسی، حفظ نظم است. لذا، باید تلاش گردد تا بدون تسامح در برابر بی‌نظمی، از جرم پیشگیری شده و بدین وسیله، اساساً نیاز به مبارزه با جرم تا حد زیادی مرتفع گردد. اما، هدف سیاست تسامح صفر، مبارزه با هرگونه جرمی، به منظور پرهیز از وقوع جرائم شدیدتر است (O'Brien & Yar, Op.Cit:186)؛ هدفی که اعمال انواع تدابیر را برای کشف بیشترین جرائم، مجاز یا حتی واجب می‌سازد. به بیان ساده، تأکید نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، بر جلوگیری از شکستن پنجره‌ها و تکیه‌ی سیاست تسامح صفر، بر یافتن پنجره‌های شکسته و برخورد شدید و قهرآمیز با عاملان آن است.

چهارم) راهبرد اصلی در نظریه‌ی پنجره‌های شکسته و سیاست تسامح صفر، حفظ نظم است و هر دو معتقدند گذشت و مدارا در برابر هر تخلف یا جرمی باید صفر باشد. با این تفاوت که، سیاست تسامح صفر، الزاماً طرفدار واکنش کیفری شدید و قاطع است. اما، به موجب نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، توسل به حقوق کیفری و برخورد سرکوبگر و قهرآمیز در همه‌ی موارد ضروری نیست (نجفی ابرنآبادی، همان: ۲۱۶۰ و ۲۱۶۵).

بدین ترتیب، سیاست مورد عنایت نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، ملایم‌تر از سیاست تسامح صفر است. لذا، چنانچه این سیاست، به گونه‌ای معتدل‌تر و با استمداد از پلیس محله، به عنوان نیروی کشوری و اجتماعی به اجرا درآید، در حقیقت، به اصول و اهداف نظریه‌ی پنجره‌های شکسته نزدیک‌تر شده و چه بسا بتواند به نتایجی مطلوب‌تر در مدیریت جرم نائل گردد. حال آنکه، اعمال این سیاست، به شیوه‌ای خشن و قهرآمیز و توأم با مداخله و پیشروی حداکثری عدالت کیفری، نقض حقوق مسلم شهروندی و شکل‌گیری و بروز خصومت میان پلیس و شهروندان را موجب

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۳۵

گشته (شرم، ۱۳۷۹: ۱۱۷ و رسن، ۱۳۸۴: ۱۷۳) و به واسطه‌ی گسترده‌ی پیامدهای منفی خود، انتقادات نظری و عملی گوناگونی را از منظر حقوق بشر، جرم‌شناسی و سیاست جنایی برمی‌انگیزد.

۲) مقایسه‌ی تحلیلی نظریه‌ی تعامل‌گرایی و سیاست تسامح صفر

براساس مطالب مذکور، نظریه‌ی پنجره‌های شکسته، مغایرت آشکاری با نظریه‌ی تعامل‌گرایی ندارد. بلکه، این سیاست تسامح صفر است که به دلیل التزام به اجرای خشونت‌آمیز و مصالحه‌ناپذیر قانون، به منظور کاهش میزان جرائم (Dwyer, 2001: 18)، در تعارض با نوع نگرش نظریه‌ی تعامل‌گرایی، در دو حوزه‌ی جرم‌شناسی و سیاست جنایی قرار دارد. به همین سبب نیز، با وجود طرح مطالب متنوع، با هدف آشنایی هرچه بیشتر با مبانی و مفاهیم نظریه و سیاست مذکور، در این قسمت، صرفاً به مقایسه‌ی این نظریه و سیاست در موارد تقابل، یعنی علت‌شناسی جرم و نحوه‌ی واکنش در قبال آن، اکتفا می‌شود.

در زمینه‌ی علت‌شناسی جرم، نظریه‌ی تعامل‌گرایی، عامل اصلی را در عدم تسامح و ابراز واکنش‌های برچسب‌زننده‌ی غیررسمی و به ویژه رسمی در قبال جرائم سبک، پیش پا افتاده و اتفاقی اولیه جستجو می‌نماید. بر این اساس، شخصی که موضوع برخوردهای سخت‌گیرانه واقع‌گشته، با خشونت، تحقیر و سرکوب روبرو شده و سابقه‌ی محکومیت کیفری و تحمل مجازات را به دوش می‌کشد، چه بسا دچار طرد اجتماعی و محدودیت‌ها و محرومیت‌های ناشی از آن شده و لذا با پذیرش خود در نقشی مجرمانه و ورود به اجتماع تبه‌کاران، به این باور برسد که نمی‌تواند غیر از عنوانی باشد که به او نسبت داده شده است. این فرد، به دنبال دریافت برچسب مجرم و عنصری ضداجتماعی، به دلیل تلاش در تطبیق رفتار اجتماعی خود با این برچسب، خطری بیش از گذشته که هنوز برچسبی نخورده بود، برای اجتماع خواهد داشت (دادخدایی، ۱۳۸۴ و میرمحمدصادقی، ۱۳۸۴: ۱۳۷ و Punch, Op. Cit: 18). این نظریه، برای علل انحراف اولیه اهمیت چندانی قائل نشده و با تمرکز بر انحراف ثانویه یا تکرار جرم، به تحلیل آن در چارچوب فرآیند چندمرحله‌ای برچسب‌زنی و واکنش‌های اجتماعی منتج از تعاملات پویای اجتماعی می‌پردازد که در اثر آن، پذیرش هویتی مجرمانه، اتخاذ حرفه‌ای مجرمانه و ارتکاب جرائمی بزرگتر و گسترده‌تر، از سوی شخص تجربه خواهد شد.

در مقابل، سیاست تسامح صفر، تساهل و اغماض نسبت به جرائم کم اهمیت و خرد را موجد بی‌نظمی دانسته و نتیجه‌ی استمرار بی‌نظمی را ارتکاب جرائم بیشتر و شدیدتر تلقی می‌نماید. بر این مبنا، چنانچه متخلف فوراً محکوم نشده و با گذشت مواجه گردد، به تکرار جرم تحریک می‌شود و

از آنجا که در خصوص او سخت گیری نشده است، به تدریج از جرائم کوچک به جنایات خواهد رسید (جوانمرد، همان: ۷۵). لذا، این سیاست، با انتقاد به تسامح در قبال جرائم سبک، نتیجه‌ی چنین واکنشی را بی‌نظمی، تشویق خود شخص به تکرار جرم و ترغیب دیگران به ارتکاب جرائم بیشتر و بزرگتر قلمداد نموده و معتقد است جلوگیری از این وضعیت، عدم تسامح در برابر هر جرمی ولو جزئی را می‌طلبد.

بدین ترتیب، نظریه‌ی تعامل‌گرایی، در علت‌شناسی انواع جرائم با شدت‌های گوناگون، توجه خود را به واکنش‌های اجتماعی برجسب‌زننده و آثار سوء آنها معطوف می‌نماید. حال آنکه، سیاست تسامح صفر، تسامح در قبال انحرافات و بی‌نزاکتی‌های اجتماعی را عامل جرم معرفی نموده و همان اهمیتی را که برای جرائم بزرگتر قائل می‌گردد، به جرائم کوچکتر نیز داده و اغماض نسبت به هیچ کدام را جایز نمی‌داند.

به لحاظ چگونگی واکنش نسبت به جرم، با عنایت به اینکه نظریه‌ی تعامل‌گرایی، علل جرم را نه در مجرم و محیط پیرامون او، بلکه در واکنش‌های اجتماعی رسمی و غیررسمی و به ویژه در نظام عدالت کیفری جستجو نموده و ساختار و نحوه‌ی عملکرد این نظام را برجسب‌زننده و جرم‌زا می‌داند، معتقد به لزوم دور نگاه داشتن افراد از آثار بدنام‌کننده و توسل به تسامح و مدارای هرچه بیشتر، به همراه حداقل مداخله‌ی ممکن نظام عدالت کیفری در مقوله‌ی جرم است. ایجاد تغییر در مسیرهای رسمی و سنتی برخورد با کجروان به کمک تدابیر جرم‌زدایی، کیفرزدایی، نهادزدایی و قضازدایی، به این نظریه در نیل به هدف مذکور یاری می‌رساند؛ امری که پس از طرح اولیه‌ی نظریه و با الهام از بیانات تعامل‌گرایان، در تدابیر جایگزین مداخله‌ی کیفری، جلوه‌گر شد.

در عوض، سیاست تسامح صفر، اعمال سخت‌گیرانه‌ی قانون نسبت به جرائم خرد را مانع از گسترش فضای مساعد برای ارتکاب جرائم بزرگتر دانسته (جوانمرد، ۱۳۸۸: ۴۴) و تنها راه پیشگیری از تکرار جرم و افزایش و تشدید روزافزون جرائم را در سطح جامعه، عدم تسامح و ابراز واکنشی سریع، سرکوبگر و کیفری در مقابل کلیه‌ی جرائم، قلمداد نموده است. بنا به اعتقاد این سیاست، با محکوم ساختن سریع و توأم با شدت عمل مرتکبان جرائم، اعم از سبک و سنگین، احساس مصونیت این اشخاص از برخورد و پاسخ رسمی، قاطع و قطعی نظام عدالت کیفری در برابر اعمال مجرمانه‌ی آنها، زائل خواهد گشت (جوانمرد، بهار ۱۳۸۶: ۷۵).

بدین سان، نظریه‌ی تعامل‌گرایی، در خصوص مدیریت جرم در سیاست جنایی، به منظور جلوگیری از تبدیل جرائم کوچک و اتفاقی اولیه به جرائم سنگین و سازمان‌یافته در قالب

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته... / ۱۳۷

خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه، پیشنهاد به تسامح و مدارا، از طریق عقب‌نشینی نظام کیفری و مداخله‌ی حداقلی آن می‌نماید. اما، سیاست تسامح صفر، توصیه به شدت عمل کیفری و دولتی، در چارچوب احیا، پیشروی و توسعه‌ی مداخله‌ی نظام کیفری می‌کند تا بدین وسیله، مرتکبین جرائم خرد و سایر افراد، جرأت و جسارت ارتکاب جرائم بزرگتر را به خود راه ندهند.

ملاحظه می‌گردد که در علت‌شناسی جرم، نظریه‌ی تعامل‌گرایی به طرز قابل‌انتقاد به علل انحراف اولیه که الزاماً سبک و اتفاقی نبوده و چه بسا سنگین و عمدی باشد، عنایت لازم و کافی را مبذول نداشته است. در ارتباط با علل انحراف ثانویه هم، تنها بخشی از مسیر حقیقت را پیموده و از توجه به تأثیر نسبی و نه مطلق برچسب‌زنی رسمی در ایجاد پایگاهی منحرفانه و نیز وجود حالات و صور گوناگون واکنش شخص برچسب‌خورده در برابر برچسب‌زنی رسمی و غیررسمی و نه الزاماً پذیرش منفعلانه‌ی برچسب‌ها و اتخاذ هویت و حرفه‌ای مجرمانه، غفلت ورزیده است. سیاست تسامح صفر نیز، با نگاهی مطلق‌گرا، اغماض و گذشت در برابر جرائم خرد اولیه را عامل قطعی بی‌نظمی و در نتیجه، ارتکاب جرائم بزرگتر، تلقی نموده است.

در نحوه‌ی واکنش نسبت به جرم نیز، نظریه‌ی تعامل‌گرایی با اشاره به جرم‌زایی مراحل مختلف رسیدگی کیفری، تسامح و مداخله‌ی حداقلی نظام عدالت کیفری را، از مرحله‌ی قانونگذاری تا اجرای احکام کیفری، شایسته دانسته است. اما، تدابیر جایگزین مناسب و معقولی را پیشنهاد ننموده و لذا راهکارهای جایگزین مداخله‌ی کیفری در سیاست جنایی معاصر، تنها با الهام از مفاهیم بنیادی این نظریه و نه به طور مستقیم توسط بنیانگذاران آن، وضع و اعمال گشته است. همچنین، به بزه دیده و جامعه توجهی نکرده و این مهم را فراموش نموده که در فقدان عدالت همگانی قابل قبول، چه بسا بزه‌دیدگان و خانواده‌ی آنها، برای دفاع از خود، به انتقام‌گیری شخصی و اجرای عدالت خصوصی توسل جویند (گسن، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

سیاست تسامح صفر نیز، با تأکید افراطی بر شدت عمل رسمی در چارچوب مداخله‌ی حداکثری نظام کیفری، حقوق بدیهی شهروندان و کرامت انسانی بزهکار را نادیده گرفته و به بزه‌دیده و جامعه هم عنایتی ویژه نمی‌نماید. حتی چه بسا به واسطه‌ی تدابیر خود، زمینه‌ی تورم کیفری، سوءاستفاده‌ی متولیان عدالت کیفری، احساس ناامنی، عدم همکاری و نافرمانی مردم و سرانجام، اختلال هرچه بیشتر نظم اجتماعی را هم مهیا سازد. به علاوه، امید به کسب نتیجه‌ای مؤثر و پایا در کاهش جرم و پیشگیری از ارتکاب جرائم بزرگتر، از طریق اعمال ضمانت‌اجراهای صرفاً کیفری و سرکوبگر در قالب این سیاست، بدون اصلاح زیرساخت‌ها و تأمین تضمینات اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کافی، واهی است. این روش، تنها به صورت مقطعی، موفق عمل کرده و از

آن پس، به دلیل عدم سلامت همه‌جانبه‌ی جامعه، دیگر جواب نخواهد داد. اگرچه، همین موفقیت موقت نیز، به دلایل پیش گفته، محل تردید می‌باشد.

بنابراین، لازم است با دقت در واقعیت اجتماعی جرم، رویای محو کامل آن را کنار نهاده و دور از یکسویه‌نگری‌های نظریه و سیاست مذکور، به پی‌ریزی یک سیاست جنایی معقول، میانه و طبقه‌بندی شده بپردازیم؛ سیاستی که ضمن ابراز واکنشی مقتضی و نه الزاماً کیفری به جرم، حقوق انسانی مظنون و متهم را محترم شمرده و علاوه بر عدم تحقیر و برچسب‌زنی به او، مصالح بزه‌دیده و جامعه را نیز تا حد امکان برآورده سازد.

۳) نقطه‌ی تعادل میان تعامل تعامل‌گرایی و تسامح صفر در سیاست جنایی

اساساً هر جا که عاملی انسانی دخیل باشد، معادلات علمی کمتر راهگشا است؛ زیرا، با توجه به تنوع ابعاد وجودی انسان، نمی‌توان با بررسی امور مربوط به او، به نتیجه‌ای قطعی در زمینه‌ی مورد مطالعه دست یافت. جرم، علل وقوع آن و نحوه‌ی مدیریت این پدیده‌ی غیرقابل اجتناب اجتماعی نیز، به همین دلیل، موضوعی پیچیده و حاوی زوایایی گوناگون می‌باشد. لذا، ارائه‌ی رویکردی جامع و مانع و میرا از انتقاد و نیز پیش‌بینی حتمی آثار و نتایج نظریه‌ها و سیاست‌های گوناگون در این خصوص، غیرممکن یا بسیار دشوار است. اما، بی‌شک، در این زمینه، می‌توان با تلاش در جهت گرفتار نشدن در دام مطلق‌گرایی‌ها، به اتخاذ تدابیری معتدل، به منظور نیل به مدیریت عادلانه و کارآمد جرم مبادرت ورزید؛ تدابیری که تا حدی قابل قبول، در ایجاد توازن میان حقوق بزهکار و مصالح عمومی، با هدف غایی کاستن از تکرار جرم در جامعه، کاهش تورم کیفری، عنایت به نیازهای بزه‌دیده و به ویژه، احیای انسانی و بازپذیری اجتماعی مرتکب، توفیق یابند.

هنر سیاست جنایی، آن است که با تلفیق کارایی و انسانی بودن، به مدیریت جرم بپردازد. همان‌گونه که صرف تسامح در برابر جرم عاقلانه نیست، مطلق سختگیری نیز هر چند ممکن است در کوتاه‌مدت پاسخگوی نیازهای نظام عدالت کیفری در کاستن از میزان جرائم باشد، اما به دلیل فرهنگ‌ساز نبودن، در درازمدت نهادینه نشده و کارایی لازم را نخواهد داشت. به علاوه، امروزه منطقه‌ای و جهانی شدن حقوق بشر، اصولاً تا حد زیادی امکان توسل به حرب‌های بسیار قهرآمیز و سرکوبگر خارج از محدوده‌ی حقوق بشر و قوانین اساسی را از دولت‌ها سلب نموده است. به همین سبب، حتی اگر دولت‌ها متمایل به بازگشت به شدت عمل کیفری باشند، مقررات بین‌المللی، در مقابل سوءاستفاده‌ی آنها از قدرت ایستادگی کرده و امکان احیای ضمانت‌اجراه‌های غیرانسانی

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۳۹

گذشته را منتفی می‌سازد (کاشفی‌اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۷۸ و ۲۸۰). بنابراین، لازم است تدابیری ارائه شود تا با ترکیب آنها، بتوان به یک سیاست جنایی متوازن، چندبعدی، همه‌سویگر و کاربردی نائل گشت که علاوه بر پرهیز از تساهل صرف و تسامح صفر در قبال جرم، زمینه‌ی ضد اجتماعی شدن بزهکار را زائل نموده و منجر به بازهنوایی او با جامعه و پیشگیری از تکرار جرم توسط وی و ارتکاب جرم توسط دیگران گردد.

۱-۳) مدیریت طبقه‌بندی شده جرائم گوناگون

مدیریت بهینه جرم، در گرو اتخاذ رویکردی تلفیقی، براساس تفکیک و اولویت‌بندی دقیق جرائم و ابراز برخوردی متناسب با ملاحظات هر گروه از آنهاست. به نظر می‌رسد ترکیبی از اقدامات کنشی و واکنشی زیر، به دلیل بهره‌گیری از نوعی طبقه‌بندی منطقی بتواند در عرصه‌ی تقنینی و اجرایی تا حد امکان مفید و راهگشا باشد:

نخست) در آغاز و پیش از هر نوع واکنشی، باید به اصلاح زیرساخت‌ها، تأمین حقوق و تضمین امکانات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبادرت ورزید. ایجاد بستر مناسب برای تلاش و ارائه‌ی تسهیلات ضروری به کلیه‌ی شهروندان در جهت نیل به مصادیق توفیق اجتماعی، زمینه‌ی اصطکاک مردم با یکدیگر و با حکومت را کاهش داده (جوانمرد، همان: ۸۶ و ۸۹) و در پیشگیری از جرم، نقش بسزایی را ایفا می‌نماید. لذا، می‌بایست ابتدا با بهره‌گیری از شیوه‌های کنشی معقول و بدون تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندان، به پیشگیری از جرم اقدام نمود. و گرنه، تا زمانی که مشکلات و شکاف‌های عمیق، از جنبه‌های گوناگون، گریبان‌گیر اعضای جامعه باشد، عوارض ناشی از آن هم دور از انتظار نبوده و مبارزه با معلول نیز کارساز نخواهد بود.

دوم) اقدام کنشی دیگر به منظور پیشگیری از جرم، فرهنگ‌سازی و تلاش در جهت اعتلای اخلاق فردی و اجتماعی شهروندان، از طریق آموزش ارزش‌های مورد احترام جامعه و درونی ساختن آنها در افراد متعارف جامعه است (همان: ۸۹)؛ به گونه‌ای که، ضعف‌ها و کمبودهای فرهنگی جبران شده و اعضای جامعه، به حکم پلیس درونی خویش، خود را ملزم و مشتاق به رعایت اصول عینی و بدیهی زندگی اجتماعی بدانند.

سوم) به منظور برقراری نظم در شهر و محلات و در نتیجه، پیشگیری از جرم، می‌توان از نوعی سیاست جنایی مشارکتی (نوروزی، همان: ۲۷۳)، یعنی ترکیبی از پلیس، مردم و مؤسسات مردم‌نهاد (NGO) نیز بهره برد. بدین سان، پلیس، جنبه‌ی سرکوبگر و نظامی نیافته و همواره، به دنبال کشف جرم و سخت‌گیری نسبت به شهروندان نخواهد بود. به علاوه، مردم با مشارکت در استقرار نظم،

احساس احترام نموده و داوطلبانه در تأمین این هدف، خواهند کوشید. این تدبیر، تا حدی، شبیه به راهکار پلیس محله در نظریه‌ی پنجره‌های شکسته و فارغ از شدت عمل‌های سیاست تسامح صفر است. البته، بدیهی است مردم و سازمان‌های خصوصی، می‌بایست تحت نظارت پلیس، به عنوان نیرویی انتظامی و اجتماعی، به این مهم مبادرت ورزند.

چهارم) پس از تلاش در جهت پیشگیری از نقض قواعد اجتماعی و برقراری نظم منطقی در جامعه، عاقلانه‌ترین راه برای مدیریت بهینه‌ی جرائم خرد و حتی متوسط، توسل به اندیشه‌ی تحدید دامنه‌ی مداخله‌ی نظام عدالت کیفری، از طریق جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضازدایی تا حد امکان است. در این راستا، مسلماً اعمالی که جنبه‌ی ذهنی، اعتباری و قراردادی داشته و دارای قبح عینی و ذاتی نمی‌باشند، برای اجرای چنین سازوکارهایی مستعدتر هستند.

در این زمینه، می‌توان از تدابیر متنوعی بهره جست و به هر وسیله‌ی ممکن، مانع از برجسب‌زنی به افراد و پیامدهای مخرب آن گشت؛ مثلاً می‌توان از برخی اعمال، کاملاً جرم‌زدایی نمود و آنها را مباح دانست. در این خصوص، می‌توان به اموری اشاره کرد که بیشتر بعد شخصی داشته و جرم‌انگاری آنها شایسته نیست. البته، مقنن جزایی، در این موضوعات، گاه بیش از آنکه به اجرای قانون در عمل بیندیشد، تنها به جنبه‌ی اعلامی قضیه، جهت معرفی ارزش‌های مورد حمایت جامعه و نظام ارزشی خود عنایت دارد (دادخدایی، همان). این گونه جرم‌انگاری‌ها، نمادین، توصیفی و آموزشی است و تلاش می‌گردد، حتی الامکان، با اولویت بندی‌هایی، از عمل به آنها اجتناب گردد. با این حال، به نظر می‌رسد جز در مواردی استثنایی، با توجه به لزوم احترام به حقوق و آزادی‌های فردی، باید از ورود به این مسائل کاملاً پرهیز و تنها به تبیین آموزه‌های اخلاقی و فرهنگی اکتفا نمود. بی‌شک، انطباق قوانین کیفری با تحولات جامعه و افکار عمومی گریزناپذیر است؛ و گرنه، خود قوانین، جرم‌زا شده (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱: ۱۱۱) و بر مشکلات موجود دامن می‌زنند.

در مرتبه‌ای بالاتر، می‌توان عنوان مجرمانه را از برخی جرائم بدون بزه‌دیده،^۱ اقتصادی-اجتماعی، راهنمایی-رانندگی و اخلاقی-عقافی زدود (ویلیام زومک شین، همان: ۱۷۰ و سلیمی و داوری، همان: ۶۳۹ و پرادل، ۱۳۸۷: ۱۳۶ و نجفی ابرندآبادی و هاشم بیگی، ۱۳۷۷: ۷۷) و در صورت

^۱. Victimless crime.

^۲. منظور، بزه‌دیده‌ی ظاهری و مستقیم است.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۴۱

عدم امکان تسامح، از واکنش‌های مدنی (مبتنی بر منطق ترمیم و جبران)، اداری - انضباطی (مبتنی بر منطق انتظام) و میانجی‌گری (مبتنی بر منطق مصالحه و سازش) بهره‌گرفت (دل‌ماس مارتی، ۱۳۸۷: ۵۵/۲). در این زمینه، ترکیبی از نهادهای دولتی (نه الزاماً کیفری) و مدنی می‌توانند به ایفای نقش بپردازند. گاه، از این شیوه - که ضمن جرم‌زدایی، به ابراز واکنشی خارج از چارچوب حقوق کیفری و در محدوده‌ی سایر رشته‌های حقوق، نسبت به عمل ارتكابی پرداخته و روشی بین آزادسازی کامل و ممنوعیت کامل و نه یکی از آن دو است - به قانونمندی‌سازی تعبیر می‌گردد (رحمدل، ۱۳۸۲: ۲۱۷ و ۲۱۹).

در کنار جرم‌زدایی، کیفرزدایی از این اعمال نیز اهمیتی بسزا دارد. کیفرزدایی، در حذف و جایگزین نمودن واکنش کیفری با واکنش‌های غیر کیفری مذکور یا تعدیل و تخفیف مجازات عمل مجرمانه، جلوه‌گر می‌شود (آنسل، ۱۳۷۵: ۱۰۵ و گسن، ۱۳۷۰: ۱۹). امروزه، قبح مجازات‌های بدنی و خاصه اجرای علنی آنها، به دلیل آثار زیانبار فردی و اجتماعی و غلبه‌ی جنبه‌ی تردیلی در آنها، بر کسی پوشیده نیست و اکثریت قریب به اتفاق خواص و عوام به مغایرت این کیفرها با حقوق بشر اذعان دارند. مجازات‌های سالب حیات نیز، به دلایلی چون غیرانسانی بودن، مخالفت با حقوق بشر، دخالت در امور الهی و... در بسیاری از کشورها منسوخ گشته‌اند. اما کیفری که در جهان معاصر همچنان به حیات فعال خود ادامه داده و تلاش‌های زیادی جهت اصلاح، تعدیل، تحدید یا حتی الغا و جایگزینی آن با ضمانت‌اجراه‌های عادلانه‌تر و سودمندتر صورت می‌گیرد، حبس است. فضای مادی و معنوی حاکم بر این مجازات، به اضافه‌ی مواجهه با بدنامی و طرد اجتماعی پس از آزادی از زندان، سبب بروز دگرگونی‌هایی در ذهنیت فرد نسبت به خویش و پذیرش هویتی مجرمانه از سوی او شده و در عرصه‌ی عینی نیز، تغییراتی را در هزینه‌ها و منافع ارتكاب جرم نسبت به زمان قبل از اجرای حبس موجب می‌گردد (عبدی، ۱۳۷۱: ۷۰). لذا، در حال حاضر، حبس‌زدایی، به دلیل طبیعت مخرب و برجسب‌زننده‌ی این کیفر، بسیار مورد عنایت قرار گرفته و تدابیر جایگزین آن، به ویژه ضمانت‌اجراه‌های اجتماعی که در کنار مردم و به دور از انزوا اجرا می‌گردند، جای خود را در بسیاری از جوامع باز کرده‌اند.

بدین ترتیب، می‌توان گفت با تحول دیدگاه‌ها در دهه‌های اخیر، تصور جرم بدون مجازات و پاسخ ماهیتاً کیفری هم ممکن شده است؛ زیرا در چارچوب سیاست جنایی نوین، واکنش کیفری تنها یکی از گونه‌های برخورد با عمل مجرمانه به شمار می‌رود (رایجیان اصلی، همان: ۹۵). بنابراین، ضمانت‌اجراه‌های غیر کیفری می‌توانند هم در قالب جرم‌زدایی و هم در چارچوب کیفرزدایی، در قبال عمل ارتكابی به کار گرفته شوند. بدیهی است چنانچه مقنن از جرم‌زدایی‌ها و کیفرزدایی‌های

مقتضی سرباز زند، به تدریج، این مهم در سطوح اجرایی محقق گشته و بدین سان، تعطیلی بسیاری از قوانین، دور از انتظار نخواهد بود.

قضازدایی در جرائم مزبور نیز می تواند به شکل اجتناب از درگیری مرتکب در فرآیند عدالت کیفری یا در صورت ورود، پرهیز از ادامه ی مسیر او و منحرف کردن فرآیند به سمتی مناسب تر و یا در نهایت، ممانعت از اجرای حکم کیفری خودنمایی کند تا بدین وسیله، هم از تورم کیفری کاسته شود و هم از برچسب زنی و بدنامی اشخاص جلوگیری به عمل آید. لذا، در قضازدایی کیفری، رسیدگی و تصمیم گیری درباره ی عمل ارتكابی، از صلاحیت دستگاه قضایی کیفری خارج می گردد (همان: ۱۰۲ و ۱۰۳). در مقابل، دادگاه های مدنی، مراجع اداری، صنفی و انتظامی و شبکه های سازش و میانجی گری، از همان ابتدای امر یا در میانه ی مسیر وارد عمل شده و براساس طبیعت و اهداف خود، به رسیدگی و صدور ضمانت اجرای متناسب می پردازند. در این خصوص، توسل به سازوکار میانجی گری، واجد آثار مثبت گوناگونی است. کامل ترین و شاخص ترین مصداق این تدبیر، عدالت ترمیمی^۱ است که مفهومی فراتر از صرف میانجی گری بوده و با اصلاحاتی قادر است ضمن واکنش نسبت به مرتکب جرم، زمینه ی بازپذیری اجتماعی او را فراهم ساخته و مصالح بزه دیده و جامعه را نیز مدنظر قرار دهد. قضازدایی در مرحله ی اجرای حکم نیز، در اشکال گوناگون پرهیز از اجرای احکام کیفری و درگیری و تعامل شخص با مقامات قضایی و اجرایی اعمال مجازات، تبلور می یابد (همان: ۱۰۳).

پنجم) در واکنش به جرائم نسبتاً مهم، توسل به تسامح یا برخورد غیر کیفری، اغلب جایز و امکان پذیر نیست. چنانچه بهره گیری از عدالت ترمیمی، به عنوان روش رسیدگی به جرم نیز در این اعمال ممکن نباشد، دست کم، می توان از ضمانت اجرای ترمیمی و جبرانی به نفع بزه دیده یا جامعه، مجازات های اجتماعی، کیفر نقدی و مجازات های معتدلی از این دست، در چارچوب عدالت کیفری رسمی استفاده نمود تا ضمن برخورد کیفری، از برچسب زنی و تحقیر نیز پرهیز گردد. در جوامع ارگانیک امروزی، برخلاف جوامع مکانیک^۲، ایجاد توازن میان ارزش های مختلف و نه الزاماً وحدت ارزشی کامل، ملاک است. به همین سبب، می توان با تغییر و ارتقای

^۱. Restorative justice.

^۲. در جوامع مکانیکی، حفظ یکپارچگی ارزشی و وجدان جمعی موجود، نیازمند حقوق کیفری قهرآمیز است. اما، در جوامع ارگانیک (اندامواره)، برقراری تعادل میان ارزش های متکثر اجتماعی و احترام به استقلال نسبی افراد، حقوق کیفری جبرانی را می طلبد.

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۴۳

فرهنگی جامعه، تا حد امکان، از مجازات‌های قهرآمیز و سرکوبگر، به پاسخ‌های جبرانی و اجتماعی تغییر مسیر داده و بدین وسیله، احتمال تکرار جرم را نیز کاهش بخشید.

ششم) مقابله با جرائم بسیار مهم، شدید و گسترده که در بسیاری از موارد، شکل سازمان‌یافته و حتی فراملی به خود می‌گیرند، پیچیدگی‌ها و گستردگی‌های خاص خود را دارد. کشف و واکنش برابر این جرائم، نیازمند تخصص، ابزار، هماهنگی و ظرفیتی است که تنها در دستگاه کیفری موجود است (نوروزی، همان: ۲۷۴). لذا، سرکوب و شدت عمل نیز در این خصوص اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. مرتکبین این جرائم، در قالب یک هرم واجد سلسله مراتب و لایه‌های پیچیده، به ارتکاب جرائم تروریستی، جرائم اقتصادی کلان، قاچاق مواد مخدر و انسان، قتل‌های زنجیره‌ای و... پرداخته، لطمات جبران‌ناپذیری را به امنیت و اقتصاد داخلی و خارجی کشور وارد نموده و از اهداف تعریف و تدوین‌شده‌ی خاصی پیروی می‌کنند. آنها اصطلاحاً مجرمین دشمن^۱ نامیده شده و پاسخ‌بازدارنده، قهرآمیز، توان‌گیر و خشی‌کننده به ویژه در قبال هسته‌ی اصلی و سرکردگان آنها در چارچوب عدالت کیفری رسمی و آیین دادرسی کیفری افتراقی ضروری است.

البته، این مجرمین که بیشتر هم شامل اعضای رأس هرم (آمرین) و نه قاعده‌ی هرم (مأمورین) می‌شوند، با بزه‌کاران و به ویژه جوانانی که در پی الصاق برچسب و طرد از جامعه، به منظور دفاع از خود، سازگاری با شرایط جدید و جلب توجه و نه اهداف خاص مجرمانه، به تشکیل خرده‌فرهنگی مجرمانه پرداخته و در قالب باند یا سازمان خود، به مجرمین مکرر و حرفه‌ای تبدیل می‌گردند، متفاوت هستند. در خصوص گروه دوم، می‌توان از طریق مجازات‌های اجتماعی و برچسب‌زدایی^۲ تدریجی و مستمر، رفتارهای آینده‌ی آنها را مدیریت و به مسیری صحیح و سازنده هدایت نمود. ابعاد و انگیزه‌ی جرائم این افراد، کاملاً متفاوت بوده و دسترسی به آنان، برخلاف گروه اول، بسیار آسان‌تر است.

لازم به ذکر است که تفکیک و اولویت‌بندی جرائم براساس شدت و وخامت و تنظیم واکنش‌های مناسب نسبت به هر گروه از آنها، در وهله‌ی اول، امری ذهنی و شخصی می‌نماید. لذا، باید طبق اصول راهبردی دقیق و پذیرفته‌شده، شکل و محتوایی عینی و عملی به این موضوع بخشید. در همین راستا، کمیسیون بازنگری قانون مجازات عمومی فرانسه، با بهره‌گیری از اندیشه‌ی عدالت و سودمندی در مکتب نئوکلاسیک سده‌ی نوزدهم، پیشنهادهای را در این زمینه تنظیم و ارائه نمود که در عرصه‌ی تقنینی و اجرایی نظام‌های کیفری گوناگون، قابل اعمال به نظر می‌رسد.

^۱. Enemy offenders

^۲. Delabelling.

بر این اساس، در ارزیابی وخامت و شدت عینی یک رفتار، باید به میزان اهمیت مصلحت، منفعت و ارزش مورد حمایت، همچنین درجه، کیفیت و اهداف نقض و سرانجام کمیت خسارات و صدمات وارده، عنایت و لزوم ابراز واکنش کیفری یا غیر کیفری را با هدف التزام به عدالت در برخورد با عمل ارتكابی، تعیین نمود. به علاوه، برای سنجش میزان سودمندی و کارآمدی واقعی پاسخ کیفری یا غیر کیفری در قبال عملی خاص و اقدام بر مبنای آن، ابتدا باید میزان کارایی کمی و کیفی ضمانت‌اجراهای موجود، اعم از کیفری یا غیر کیفری، در واکنش به آن عمل مورد ارزیابی قرار گیرد. سپس، میزان اثرگذاری کمی و کیفی و قابلیت اجرای ضمانت‌اجرای پیشنهادی به منظور جایگزینی ضمانت‌اجرای فعلی با آن، سنجیده شود. لذا، سنجشی ترکیبی از درجه‌ی وخامت و شدت یک عمل و نیز درصد کارایی واکنش کیفری یا غیر کیفری در مقابل آن، نوعی قاعده‌مندی را در توسل به شبکه‌ی کیفری یا غیر کیفری، با هدف تضمین بیشترین عدالت و سودمندی ممکن در مدیریت جرم فراهم می‌سازد (دل‌ماس مارتی، همان: ۵۲-۵۵).

با توجه به مجموع مطالب پیش گفته، اتخاذ روش‌های سنتی قهرآمیز در قبال اغلب انواع بزهکاری و به ویژه انحرافات و جرائم سبک- که به لحاظ شیوع، برای بسیاری از شهروندان امروزی، جزء واقعیت‌های زندگی محسوب می‌گردد (جوانمرد، ۱۳۸۸: ۱۴۷)- نه تنها عادلانه، بلکه سودمند هم نیست. حتی، هرچند جرائم خرد علیه نظم عمومی، تا حدی نظم اجتماع را خدشه‌دار می‌سازند، اما به نظر می‌رسد به اندازه‌ای شدید و وخیم نباشند که شایسته‌ی واکنش کیفری بوده و مرتکبین خود را که اغلب نوجوان و جوان هستند، گرفتار شدت عمل، برچسب‌زنی و آثار سوء آن نمایند. ضمن اینکه، با عنایت به سن کم اکثر مرتکبین این جرائم و سرکشی‌های ویژه و عادی این گروه سنی، سخت‌گیری فرهنگ‌ساز نبوده و در درازمدت جواب نمی‌دهد.

لذا، در واکنش نسبت به کلیه‌ی جرائم خرد، سیاست جنایی باید بیشتر متوجه استفاده از جانشین‌های مجازات باشد. در رسیدگی به این جرائم نیز، با توجه به سادگی، فقدان خسارات قابل ملاحظه و عدم نیاز به بررسی‌های پیچیده‌ی حقوقی، می‌توان حل و فصل آنها را به نهادهای سازمان‌یافته‌ی مردمی یا مراجع غیر تخصصی میانجی‌گری واگذار نمود. به بیان بهتر، سیاست جنایی باید سعی در قضا‌دایی از این جرائم داشته باشد (لازرژ، ۱۳۸۲: ۷۷-۸۰ و نوروزی، همان: ۲۷۴).

در بسیاری از جرائم مهم‌تر هم، می‌توان از واکنش کیفری غیر سرکوبگر، بیشتر در قالب مجازات ترمیمی و اجتماعی سود جست. در این رویکرد تلفیقی، تنها چنانچه اقلیتی نافرمان، غیرمدنی و غیرقابل اصلاح، بر عملی ساختن اندیشه‌ی مجرمانه‌ی خود به قبیح‌ترین و زیانبارترین مصادیق جرم

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۴۵

پافشاری نمایند، با واکنش کیفری قهرآمیز و توان‌گیر و نیز طرد و محرومیت اجتماعی مواجه خواهند گشت (جوانمرد، بهار ۱۳۸۶: ۸۹).

۲-۳) تقویت و توسعه‌ی عدالت ترمیمی

یکی از بهترین رویکردهایی که در قالب تحدید مداخله‌ی کیفری، ضمن برخورد با مرتکب جرم و اعاده‌ی حقوق بزه‌دیده و جامعه، زمینه‌ی بازهمنوایی اجتماعی بزهدکار را در جرائم گوناگون فراهم می‌آورد، عدالت ترمیمی است. عدالت ترمیمی، با تمرکز بر روابط میان بزهدکار، بزه‌دیده و جامعه، خواهان ترمیم گسست‌ها و لطامات وارده به علقه‌های اجتماعی در نتیجه‌ی جرم می‌شود و به طور سنتی، مفهومی گسترده است که دلالتی ضمنی بر بازگرداندن امور به وضعیت سابقشان دارد (Mc Laughling & Muncie, Op.Cit:247). این اندیشه، تا حدی تحت تأثیر دغدغه‌های نظریه‌ی تعامل‌گرایی در جرم‌شناسی و سیاست جنایی، اما با نگرشی وسیع‌تر نسبت به جرم و ابعاد مختلف آن می‌باشد. ظهور این رویکرد که در پیوند با مفاهیم انسانی و ارزش‌های جامعه‌ی مدنی، عدالت کیفری خلاق و پویایی را معرفی می‌نماید، حاصل تحول در نگرش‌های حقوق‌دانان کیفری، جرم‌شناسان و متولیان نظام عدالت کیفری نسبت به عدالت سزاگرا و سرکوبگر^۱ و عدالت بازپرورانه^۲ در سیاست جنایی است (عباسی، ۱۳۸۲: ۸۵). البته، شناخت این مفهوم، از طریق پاسخ‌های بومی و عرفی به جرم از گذشته‌های دور تاکنون میسر شده است. اما، پیشرفت آن به شکل امروزی، از زمان استفاده از اولین برنامه‌های میانجی‌گری میان بزه‌دیده و بزهدکار در سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۱۹۸۰ و پیش از یافتن جنبه‌ی نظری و تقنینی آغاز گشت و ارکان کلیدی آن، در دهه‌ی ۱۹۹۰ انسجام پیدا کرد (غلامی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲: ۱۸۶ و نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۱: ۵ و ۶). در سه دهه‌ی اخیر، اساس نظری و عملی این دیدگاه، به عنوان جنبش اصلاح عدالت، توسعه و شتابی قابل ملاحظه داشته و اکنون در دنیا به رسمیت شناخته شده است؛ به گونه‌ای که، حدود صد کشور جهان، از شیوه‌های ترمیمی در مراحل مختلف رسیدگی به جرائم بهره‌می‌برند (Ward & Langlands, 2008: 355).

به طور کلی، چارچوب نظری عدالت ترمیمی، سازوکارهای سه‌گانه‌ی قضازدایی، جرم‌زدایی و کیفرزدایی است که همگی در مقام تحدید مداخله‌ی نظام عدالت کیفری و مشارکت دادن

^۱ Retributive (repressive) justice.

^۲ Rehabilitative justice.

^۳ عدالت کیفری مبتنی بر اصلاح و تربیت که بر اساس رهیافت‌های حاصل از رویکرد اولیه جرم‌شناسی بالینی، به شکلی اجباری و نه اختیاری و داوطلبانه، به درمان و تربیت شخص می‌پردازد.

جامعه‌ی مدنی به شیوه‌های مختلف در قبال بزهکاری هستند (نجفی ابرندآبادی، همان: ۶). این رویکرد، در بستری بزه‌دیده‌محور متولد شد و هدف اولیه‌ی آن، اعطای نقشی مرکزی به بزه‌دیده در عدالت کیفری، برخلاف گذشته، بود (Hudson, 2003: 76). اما، به تدریج، با جدایی از مفهوم مضیق اولیه‌ی خود، در بستری عمومی بارور شد و در کنار بزه‌دیده، سرنوشت بزهکار و نیز دو رکن جامعه‌ی محلی و جامعه (به مفهوم عام) را هم مدنظر قرار داد. لذا، با عنایت به این چهار رکن، می‌توان این دیدگاه را چنین تعریف کرد: «عدالت ترمیمی، فرآیندی است که در آن اشخاص تحت تأثیر بزه گرد هم می‌آیند و بر چگونگی ترمیم آسیب ناشی از بزه، توافق می‌نمایند. هدف از عدالت ترمیمی، ترمیم بزه‌دیدگان و التیام بزهکاران و جوامع به گونه‌ای است که کلیه‌ی کنشگران می‌توانند در منصفانه بودن آن به توافق برسند (Braithwaite 1999: 1727, 1743)».

در خصوص بزهکار و نحوه‌ی واکنش نسبت به او، یک اصل مهم در عدالت ترمیمی آن است که واکنش در قبال جرم، باید بر آسیب‌رسانی فعل، نه بد بودن فاعل تمرکز یافته و منجر به آن نگردد که مرتکب کاملاً احساس بی‌ارزشی نماید. این رویکرد، به جای تمرکز بر زشتی‌ها، بر خوبی‌هایی که در کلیه‌ی بزهکاران یافت می‌شود، تأکید کرده و معتقد است باید گام‌هایی در جهت تضمین عدم الصاق برچسب دائمی مجرمیت به افرادی که در قبال بزه خود قبول مسئولیت نموده‌اند، برداشته شود؛ زیرا کسی که آبرو و اعتبار خود را به طور کامل از دست نداده باشد، در رفتار خویش دقت بیشتری خواهد نمود؛ حال آنکه، تحقیر و خشونت، چه بسا یکباره خط بطلانی بر هویت و شخصیت فرد کشیده و راه بازگشت و اصلاح را بر او سد نماید (امیدی، ۱۳۸۲: ۵۴ و Hudson, Op.Cit: 82 و Johnston, 2002: 93).

در واقع، در عدالت ترمیمی، هدف اصلی از واکنش آن است که ضمن عدم توسل به تسامح مطلق، صدمات وارده به بزه‌دیده جبران شده، زمینه‌ی تفاهم و توافق میان بزه‌دیده و بزهکار فراهم گشته و سرانجام بستر تغییر رفتار، مسئولیت‌پذیری و بازگشت بزهکار به جامعه هموار گردد. بدین سان، بزهکار، به دلیل دریافت واکنشی توأم با بازپذیری اجتماعی، از یک سو، به آلام و خسارات بزه‌دیده در نتیجه‌ی جرم، پی برده و در جهت جبران آنها تلاش خواهد کرد. از سوی دیگر، به جای احساس حقارت و انزوای اجتماعی، با حس احترام روبرو شده و به واسطه‌ی بازهمنوایی با جامعه، از تکرار جرم اجتناب خواهد نمود. لذا، این رویکرد، به دنبال آن است که واکنش علیه جرم، واکنشی انسانی و دور از خشونت باشد و با هر دو طرف جرم مواجهه‌ای

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته... / ۱۴۷

احترام‌آمیز، مفید و سازنده صورت پذیرد (عباسی، همان: ۹۶ و ۱۰۳).

در ارتباط با نحوه‌ی توسل به عدالت ترمیمی، به منظور بهره‌گیری بهینه از بیشترین نقاط مثبت این رویکرد در سیاست جنایی، طرح سه نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نخست) در درون جنبش طرفدار عدالت ترمیمی، دو الگو یا مدل اصلی ناب‌خواه یا بنیادگرا^۱ و بیشینه‌خواه یا حداکثرگرا^۲ از یکدیگر تفکیک می‌گردند. الگوی ناب‌خواه، با نگرشی افراطی، یعنی صورت‌سازی بنیادی نظام عدالت کیفری، جلوه‌گر می‌شود. پیروان این مدل، معتقد به لزوم جایگزینی نظام عدالت کیفری سنتی با عدالت ترمیمی هستند. ایشان، با نگاهی فرآیندمحور و التزام به موضوعیت نفس فرآیند ترمیمی بدون توجه به نتیجه‌ی خاص آن، عدالت ترمیمی را فرآیندی می‌دانند که طی آن، طرف‌های درگیر در جرم سعی می‌کنند تا اختلافات ناشی از جرم را به اتفاق حل و فصل نمایند. بر این اساس، نقش اصلی در حل مسائل مربوط به جرم، باید توسط بزه دیده و بزه‌کار و با مشارکت جامعه‌ی محلی، ایفا شده و بدین وسیله، عدالت ترمیمی، جانشینی کامل برای عدالت سزاگرا و سرکوبگر و مصالحه، سازش، هماهنگی و همگرایی، جانشینی برای فاصله، جنگ و دشمنی بین مردم گردد (صفاری، ۱۳۸۳: ۵۱۵ و نجفی ابرندآبادی، همان: ۷).

در مقابل، گرایش بیشینه‌خواه، با انتقاد به جریان نخست، مدلی را پیشنهاد می‌کند که به عنوان مکمل واقعی نظام عدالت کیفری، مدیریت جرائم گوناگون را به عهده می‌گیرد. این الگو، اظهار می‌دارد که عدالت ترمیمی ناب‌خواه، این خطر را در بردارد که در درازمدت، زمینه‌ی اعمال برنامه‌های ترمیمی، تنها برای جرائم سبک فراهم شود و بدین سان، جرائم شدید که بزه‌دیدگان آنها نیاز بیشتری به این برنامه‌ها دارند، همچنان در صلاحیت انحصاری عدالت کیفری کلاسیک و سزاگرا باقی بمانند. به علاوه، این شیوه، تضمین‌های کافی را به منظور اینکه راه‌حل مورد رضایت طرف‌ها واقعاً ترمیمی باشد، فراهم نمی‌نماید. بنابراین، به همه‌ی وضعیت‌های ناشی از جرم، پاسخی مناسب داده نمی‌شود (نجفی ابرندآبادی، همان: ۹ و ۸). با توجه به این کاستی‌ها، عدالت ترمیمی بیشینه‌خواه، با دیدگاهی نتیجه‌محور و اعتقاد به طریقت و نه موضوعیت فرآیند ترمیمی، مخالفتی با مداخله‌ی دولت نداشته و درصدد اعطای سهمی مناسب به دولت و نهادهای غیردولتی در این زمینه می‌باشد. در این مدل، دولت نقش خود را تحت عنوان قانونگذار یا مجری و به ویژه ناظر حفظ می‌کند نه همچون عدالت کیفری کلاسیک که در آن، دولت نقش حاکم را دارد و امکان مشارکت سایر نهادها فراهم نمی‌شود. از منظر این گرایش متوازن که جنبشی الغاگرا محسوب

^۱. Purist model.

^۲. Maximalist model.

نمی‌گردد، هر نوع عدالت غیررسمی، سنتی یا غیردولتی، لزوماً ترمیمی نیست (غلامی، ۱۳۸۸: ۲۲). به نظر می‌رسد الگوی دوم به منطق و واقعیت نزدیک‌تر است؛ زیرا با توسل به آن، می‌توان تا حد امکان، فرآیندهای ترمیمی را به منظور نیل به راه‌حل‌های ترمیمی دنبال کرد. به علاوه، هرگاه بزه‌دیدگان، بزه‌کاران و اعضای جامعه‌ی محلی، با توجه به نوع و شدت جرم، امکان بهره‌گیری از فرآیند ترمیمی یا دستیابی به توافق در خصوص پاسخ‌های ترمیمی را نداشته باشند، امکان بهره‌گیری از نتایج ترمیمی همچنان موجود است. بدین ترتیب که، دولت در چارچوب عدالت کیفری، با استفاده از ضمانت‌اجراهای بیشتر ترمیمی و سازنده تا تنبیهی و سپس در صورت لزوم، با توسل به راه‌های قهرآمیز و سرکوبگر در عین رعایت تضمینات شکلی رسیدگی، واکنش لازم را نشان می‌دهد. به هر حال، در این مدل، مداخله‌ی عدالت کیفری، مانع از آغاز فرآیند ترمیمی اختیاری و داوطلبانه به موازات آن، نخواهد شد (نجفی ابرندآبادی، همان: ۹ و ۱۰).

بنابراین، بهتر است عدالت ترمیمی با توجه به نتیجه‌ی آن، یعنی موفقیت در ترمیم آثار زیانبار جرم، تعریف گردد. بدین ترتیب، ایرادات وارد بر الگوی ناب‌خواه، تا حد زیادی، مرتفع شده و تحدید و تعدیل تدریجی (به شکلی درون سیستمی) و نه الغای نظام عدالت کیفری سنتی و نیز توسل به تدابیر جایگزین و نه سیستم جایگزین میسر خواهد گشت؛ تدابیری که تحت نظارت عالیه و بی‌طرف دولت، به ایفای نقشی مکمل در مدیریت جرم خواهند پرداخت.

دوم) عدالت ترمیمی منتخب ما که پیرو الگوی پیشینه‌خواه و تعادلی است، بر آیین دادرسی ترمیمی، از یک سو و مواضع ترمیمی عدالت کیفری متعارف، از سوی دیگر تأکید می‌نماید (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۲۴). این رویکرد متوازن، منعطف و پویا، طرفین دعوای کیفری را قادر می‌سازد تا فرآیند رسیدگی را اداره و نتیجه‌ی ترمیمی آن را تعیین کنند (Ward & Langlands, Op.Cit:358). از این رهگذر، دو حالت متصور می‌گردد:

۱- در جرائم سبک و متوسط، می‌توان از فرآیند ترمیمی، به عنوان روش رسیدگی جایگزین دادرسی کیفری، بهره برد و در جهت نیل به نتیجه‌ای ترمیمی تلاش نمود. البته، این فرآیند، خارج از کنترل و نظارت غیرمستقیم دولت نیست. اما، در قالب سیاست قضازدایی، به رسیدگی و پاسخی غیرکیفری توسل می‌جوید.

۲- در جرائم بزرگتر که آثار آن از جامعه‌ی محلی فراتر رفته و افکار عمومی کل جامعه را جریحه‌دار می‌کند، اغلب، توسل به فرآیندی ترمیمی و نیل به توافقی طرفینی ناممکن است. لذا، باید در محدوده‌ی فرآیند دادرسی کیفری، از نتایج ترمیمی و جبرانی بهره

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۴۹

برد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۱: ۹). نتیجه‌ی ترمیمی، هرگونه ضمانت‌اجرای اتخاذ شده، با هدف ترمیم خسارات بزه‌دیده و جامعه و نیز بازسازی و بازپذیری اجتماعی بزهکار است (Hudson, Op.Cit:78).

سوم) در جرائم دارای بزه‌دیده‌ی ظاهری و مستقیم، می‌توان تا حد امکان و با توجه به نوع و شدت جرم، به فرآیند و نتیجه‌ای ترمیمی توسل جست. بدین ترتیب که بزهکار و بزه‌دیده، با رعایت شرایط رسیدگی ترمیمی، به بیان دغدغه‌های خود پرداخته و در جهت اتخاذ نتیجه‌ای ترمیمی می‌کوشند. این نتیجه، می‌تواند ترمیم آلام بزه‌دیده‌ی ظاهری را در برگیرد یا به خواست خود بزه‌دیده، مجموعه‌ی اجتماع بزرگتر یا هر فرد و گروه دیگری را هدف گیرد (والک‌لیت، همان: ۲۳۳). لذا، در این فرض، نتیجه‌ی ترمیمی، شامل برنامه‌هایی چون جبران خسارت یا انجام خدمات عام‌المنفعه می‌گردد که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به منظور برآورده ساختن نیازهای فردی و جمعی، تقویت حس مسئولیت‌پذیری در بزهکار و نیل به بازپذیری اجتماعی او تحمیل می‌شود (United Nations office on drugs and crime, 2006:133). اما، در جرائم فاقد بزه‌دیده‌ی مستقیم که در آنها جامعه بزه‌دیده تلقی می‌شود، نتیجه‌ی ترمیمی، شامل انجام خدمات عمومی، به منظور جبران خسارات وارد بر اجتماع، بدون برچسب‌زنی و تحقیر بزهکار می‌گردد.

مجموع مطالب مذکور، بیانگر آن است که عدالت ترمیمی در شکل متوازن و میانه‌ی آن و به عنوان ترکیبی از فرآیند و نتایج ترمیمی براساس ملاحظات جرائم مختلف، جرم را ابتدا تعرض به افراد و مناسبات انسانی و سپس، نقض قانون مجازات تلقی می‌نماید. اما، به هیچ وجه، خواستار براندازی اساس نهادهای عدالت کیفری سابق نیست. بلکه، از آن، کارکردهای نوینی چون بازاجتماعی کردن بزهکار، مصالحه‌ی وی با جامعه و اصلاح جایگاه از دست‌رفته‌ی بزه‌دیده در اجتماع را انتظار دارد (عباسی، همان: ۱۰۴، ۸۵ و ۱۰۵). این رویکرد عادلانه و سودمند، به تراکم‌زدایی از حجم کار دادگاه‌ها و تورم‌زدایی از جمعیت کیفری‌زندان‌ها کمک شایانی می‌نماید (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۹: ۱۱ و بعد). بدین سان، مصالح بزه‌دیده، بزهکار، جامعه و نظام عدالت کیفری را مورد عنایت قرار می‌دهد. به علاوه، یکی از اهداف اصلی نظام عدالت کیفری، کاستن از نرخ تکرار جرم است که عدالت ترمیمی با مقاصد انتزاعی مانند ترمیم روابط، تأمین رضایت طرفین و بازهمنوایی اجتماعی بزهکار، تا حد زیادی این مهم را برآورده می‌سازد (Ward&Langlands, 2009:206).

نتیجه گیری

مدیریت بهینه‌ی جرم، تنها با بهره‌گیری از رهیافت‌های نظریه‌ی تعامل‌گرایی و سیاست‌تسامح صفر در جرم‌شناسی و سیاست‌جنایی، محقق نمی‌گردد. نظریه‌ی تعامل‌گرایی، با تمرکز بر آثار سوء برچسب‌زنی غیررسمی و به ویژه رسمی بر مرتکبین جرائم سبک و اتفاقی اولیه، علت شکل‌گیری پایگاه منحرفانه و ارتکاب جرائم بیشتر و شدیدتر بعدی را در عدم تسامح و ابراز واکنش‌های اجتماعی تزدیلی و طردکننده در قبال این اشخاص و حتی در برابر افراد قربانی اشتباه یا فساد قضایی جستجو می‌نماید. به همین سبب، در سیاست جنائینیز، بر اندیشه‌ی تحدید مداخله‌ی نظام کیفری و توسل به تسامح افزون‌تر تکیه کرده و بدین وسیله، در جهت کاستن از پیامدهای مخرب برچسب‌زنی رسمی گام برمی‌دارد. در مقابل، سیاست تسامح صفر، به دلیل انتساب علت بی‌نظمی و سپس ارتکاب جرائم بزرگتر و گسترده‌تر به تسامح در برابر جرائم خرد و جزئی اولیه، اغماض و گذشت نسبت به هیچ جرمی را جایز ندانسته و معتقد به واکنش سخت‌گیرانه و توأم با سرکوب و شدت عمل کیفری در قبال کلیه‌ی جرائم اعم از سبک و سنگین است. بدین ترتیب، این سیاست، به عنوان جلوه‌ای از جنبش بازگشت به کیفر یا احیای نظام کیفری، مداخله‌ی حداکثری نظام عدالت کیفری و برخورد رسمی کیفری با جرائم را موجد یک سیاست جنایی کارآمد قلمداد می‌نماید.

لذا، توسل صرف به هریک از دو نظریه و سیاست مذکور، با توجه به برخی مطلق‌گرایی‌ها و یکسویه‌نگری‌های آنها در جرم‌شناسی و سیاست جنایی، اصلاح ساختار و نحوه‌ی عملکرد نظام عدالت کیفری و نیل به یک سیاست جنایی عادلانه و سودمند را رقم نخواهد زد. به بیان دیگر، نوع نگرش مفهومی این نظریه و سیاست، در مدیریت جرائم گوناگون، با توجه به نوع، شدت، گستردگی و آثار متفاوت و متنوع هر دست‌های آنها، کارساز نبوده و به توفیقی همه‌جانبه و ماندگار در این زمینه نخواهد انجامید. به همین سبب، می‌توان از هریک از آنها نه به تنهایی، اما در قالب یک سیاست جنایی تلفیقی و ترکیبی سود جست.

بدین سان، پیشنهاد می‌شود که در قالب مدیریتی طبقه‌بندی شده، ضمن تفکیک و اولویت‌بندی دقیق جرائم، براساس دو معیار راهبردی عدالت و سودمندی، از نظریه‌ی تعامل‌گرایی و سیاست تسامح صفر، به مناسبت و با عنایت به اقتضائات هر گروه از جرائم، بهره گرفته شود. بدین صورت که، از یک سو، با اتخاذ تدابیری کنشی چون اصلاح زیرساخت‌ها، فرهنگ‌سازی و برقراری نظم در محلات از طریق استفاده از نوعی سیاست جنایی مشارکتی میان پلیس، مردم و سازمان‌های

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۵۱

مردم نهاد، تا حد امکان، در پیشگیری از جرم کوشش به عمل آید. از سوی دیگر، در واکنش به جرائم خرد و متوسط، با بهره‌گیری از اندیشه‌ی نظریه‌ی تعامل‌گرایی، در کنار تحدید مداخله‌ی نظام عدالت کیفری، از انواع تدابیر جایگزین ملهم از این نظریه، پیرامون نظام کیفری و در قلمرو سایر رشته‌های حقوق‌استفاده شود. در مقابل جرائم نسبتاً مهم، از ضمانت‌اجراهای اجتماعی، جبرانی و ترمیمی در چارچوب مداخله‌ی رسمی نظام عدالت کیفری، سود جسته شود. در نهایت، در برخورد با جرائم بسیار شدید، گسترده و سازمان‌یافته‌ی ملی یا فراملی نیز، به کمک تفکر سیاست‌تسامح صفر، به شدت عمل کیفری، مدارای صفر، توان‌گیری و خنثی‌سازی^۱، با تمرکز ویژه بر آمرین و هسته‌ی اصلی این جرائم، توسل صورت پذیرد.

عنایت به این سازوکارها، در حوزه‌های تقنینی، قضایی و اجرایی جوامع گوناگون، با هدف پرهیز از تساهل صرف و تسامح صفر در برخورد با جرائم مختلف، همچنین استفاده از مجموعه‌ای از راهکارهای مقتضی و منطقی، به منظور تقویت تدابیر کاربردی و کارآمد و نیز مرتفع ساختن نقاط ضعف، سکوت و خلأ نظریه و سیاست مزبور و سرانجام، بهره‌گیری مناسب، بجا و شایسته از آنها در جرائم ارتكابی، ضروری به نظر می‌رسد.

به علاوه، به منظور پرهیز از افراط و تفریط و نیز ایجاد توانایی هرچه بیشتر در مدیریت بهینه‌ی جرم، تقویت و توسعه‌ی عدالت ترمیمی، در قالب ترکیبی از تدابیر شکلی و محتوایی، یعنی فرآیندهای ترمیمی، در رسیدگی به جرائم و نتایج و ضمانت‌اجراهای ترمیمی، در واکنش نسبت به جرائم، برحسب ویژگی‌های خاص هر گروه از اعمال مجرمانه، راهکاری کارآمد، عادلانه، انسانی، پویا و پایا در پاسخ به جرم به نظر می‌رسد؛ راهکاری که ضمن اجتناب از تسامح مطلق، برخورد با جرم و تأیید و تصدیق خطا کار بودن بزه‌کار، کرامت انسانی او را محترم شمرده و هم مسئولیت‌پذیری در ترمیم خسارات فردی و اجتماعی و هم بازپذیری اجتماعی وی را موجب می‌گردد. بدین ترتیب، عدالت ترمیمی، در کاهش خشم و کینه‌ی بزه‌دیده، کاستن از تورم کیفری، کاهش نرخ تکرار جرم در راستای مصالح جامعه و سرانجام، افزایش واکنش‌های سازنده در قبال مرتکب و بازگرداندن او به آغوش جامعه، نیرومندتر از عدالت کیفری متداول عمل می‌نماید (Witvliet & Worthington & Root & Sato & Ludwig & Exline 2008:1).

بر همین اساس، همکاری و رایزنی مستمر و منظم مقامات تقنینی و اجرایی عدالت کیفری با مجریان عدالت ترمیمی، به منظور افزایش همفکری عمومی، ارتقای اثربخشی فرآیندها و نتایج

^۱.Incapacitation

ترمیمی، ترکیب و ادغام رویکردهای ترمیمی و رویه‌های کیفری، گسترش حوزه‌ی توسل به رویکرد ترمیمی و سرانجام ارزیابی، تعدیل و اصلاح مداوم این دیدگاه نوین، امری ضروری و سازنده به نظر می‌آید. هرچند، در نهایت، ریشه‌کن کردن و محو کامل جرم، به عنوان پدیده‌ای بهنجار و غیرقابل اجتناب در زندگی اجتماعی و انسانی، تقریباً غیرممکن است و جامع‌ترین سیاست جنایی نیز، اگرچه در مقام مقایسه بیشترین نتایج مثبت را به ارمغان می‌آورد، اما در کاهش و نه حذف این پدیده توفیق خواهد یافت.

فهرست منابع

فارسی

- امیدی، جلیل؛ (۱۳۸۲)، **مبانی عدالت در حقوق کیفری و حقوق بشر**؛ نشریه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (مجلس و پژوهش)؛ سال دهم؛ شماره ۳۸؛ صص ۴۲-۶۶.
- آنسل، مارک؛ (۱۳۷۵)، **دفاع اجتماعی**؛ ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: دانشگاه تهران؛ چاپ سوم؛ پاییز.
- پرادل، ژان؛ (۱۳۸۷)، **تاریخ اندیشه‌های کیفری**؛ ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: سمت؛ چاپ سوم (با اصلاحات).
- تنهایی، حسین ابوالحسن؛ (۱۳۸۳)، **درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی**؛ مشهد: مرندیزو بامشاد؛ چاپ پنجم (ویرایش سوم).
- جوانمرد، بهروز؛ (۱۳۸۶)، **نظریه‌های کیفری و رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران در جرائم سبک (با تأکید بر نظریه‌های تسامح صفر و پنجره‌های شکسته)**؛ فصلنامه امنیت (معاونت امنیت وزارت کشور)؛ سال پنجم؛ شماره ۳۵؛ صص ۷۱-۹۱.
- جوانمرد، بهروز؛ (۱۳۸۶)، **تسامح صفر در حقوق کیفری آمریکا**؛ روزنامه شرق؛ سال چهارم؛ شماره ۹۰۶؛ ص ۵.
- جوانمرد، بهروز؛ (۱۳۸۸)، **تسامح صفر: سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرائم**

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۵۳

- خرد؛ تهران: میزان؛ چاپ اول: زمستان.
- دادخدایی، لیلا؛ (۱۳۸۴)، **تعمیر پنجره‌های شکسته: دستاورد جنبش بازگشت به کیفر در آمریکا؛** مندرج در سایت دادستان عمومی و انقلاب (<http://www.dadsetan.org>)؛ سال.
- داوودی گرامرودی، هما؛ (۱۳۸۶)، **اندیشه مجازات و عوامل مؤثر بر حجم جمعیت کیفری؛** مجموعه مقاله‌های همایش راهکارهای کاهش جمعیت کیفری زندان؛ میزان؛ چاپ اول؛ صص ۴۷-۶۴.
- دل‌ماس مارتی، می‌ری؛ (۱۳۸۷)، **نظام‌های بزرگ سیاست جنایی؛** ج ۲؛ ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: میزان؛ چاپ اول.
- رایجیان اصلی، مهرداد؛ (۱۳۸۱)، **تبیین استراتژی عقب نشینی یا تحدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران؛** مجله حقوقی و قضایی دادگستری؛ شماره ۴۱؛ صص ۹۳-۱۱۸.
- رجیبی‌پور، محمود؛ (۱۳۸۷)، **مبانی پیشگیری اجتماعی از بزهکاری اطفال و نوجوانان (آموزش و پرورش و پیشگیری اجتماعی پلیس)؛** تهران: منتهی؛ چاپ اول.
- رحمانیان، حامد؛ (۱۳۸۸)، **چرا در شهر اغتشاش می‌شود؟؛** ویژه نامه حقوق روزنامه همشهری؛ دوشنبه ۲۲ تیر؛ ص ۴.
- رحمدل، منصور؛ (۱۳۸۲)، **اعتیاد و سوء مصرف مواد مخدر در ایران: جرم‌زدایی یا جرم‌انگاری؛** فصلنامه رفاه اجتماعی؛ سال سوم؛ شماره صص ۲۰۳-۲۴۲.
- رَسَن، جفری؛ (۱۳۸۴)، **نگاهی به (سیاست) تسامح صفر؛** ترجمه جلال‌الدین قیاسی؛ فصلنامه فقه و حقوق؛ سال اول؛ شماره ۴؛ صص ۱۷۳-۱۸۲.
- ستوده، هدایت‌الله؛ (۱۳۷۶)، **آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)؛** تهران: آوای نور؛ چاپ چهارم (ویرایش چهارم):.
- سلیمی، علی و داوری، محمد؛ (۱۳۸۰)، **جامعه‌شناسی کجروی (کتاب اول مجموعه مطالعات کجروی و کنترل اجتماعی)؛** قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ چاپ اول.
- سیگل، لری و سنا، جوزف؛ (۱۳۷۹)، **دو نظریه واکنش اجتماعی؛** برچسب‌زنی و تعارض؛ ترجمه جعفر محمدپورفرد؛ فصلنامه امنیت (معاونت امنیت وزارت کشور)؛ سال چهارم؛ شماره ۱۱ و ۱۲؛ صص ۵۴-۶۴.

- شرمین، لاورنس؛ (۱۳۷۹)، **جرم‌شناسی و جرم‌انگاری: چالش و علم ضمانت‌اجرای کیفری**؛ ترجمه روح‌الدین کردعلیوند؛ مجله حقوقی و قضایی دادگستری؛ شماره ۳۳؛ صص ۱۱۱-۱۳۰.
- صدیق‌سروستانی - رحمت‌الله؛
- **آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)**؛ تهران: سمت؛ چاپ اول ۱۳۸۶.
- صفاری، علی؛ (۱۳۸۳)، **درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و انواع آن**؛ علوم جنایی: مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری؛ تهران: سمت؛ چاپ اول؛ صص ۴۹۸-۵۲۵.
- عباسی، مصطفی؛ (۱۳۸۲)، **عدالت ترمیمی؛ دیدگاه نوین عدالت کیفری**؛ مجله پژوهش حقوق و سیاست؛ سال پنجم؛ شماره ۹؛ صص ۸۵-۱۲۸.
- عبدی، عباس؛ (۱۳۷۱)، **آسیب‌شناسی اجتماعی: تأثیر زندان بر زندانی**؛ تهران: نور؛ چاپ اول.
- غلامی، حسین؛ (۱۳۸۲)، **عدالت ترمیمی؛ الگوی جدید تفکر در امور کیفری** [ترجمه]؛ مجله پژوهش حقوق و سیاست؛ سال پنجم؛ شماره ۹۵؛ صص ۱۸۳-۲۰۴.
- غلامی، حسین؛ (۱۳۸۲)، **تکرار جرم (بررسی حقوقی - جرم‌شناختی)**؛ تهران: میزان؛ چاپ اول.
- غلامی، حسین؛ (۱۳۸۸)، **مجازات‌های جایگزین حبس در نظام کیفری ایران**؛ گفت‌وگوی مندرج در دو ماهنامه تعالی حقوق (دادسرای عمومی و انقلاب تهران)؛ سال اول؛ شماره ۲؛ صص ۱۶-۲۳.
- فرجاد، محمد حسین؛ (۱۳۷۱)، **روانشناسی و جامعه‌شناسی جنایی**؛ تهران: همراه و ویستار؛ چاپ دوم.
- قائم‌مقامی، فرهنگ؛ (۱۳۵۰)، **نظام گسیختگی و انحرافات اجتماعی (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی رفتار انحرافی)**؛ تهران: روشنفکر.
- کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن؛ (۱۳۸۴)، **جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها**؛ مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی (الهیات

مطالعه‌ی تطبیقی دو نظریه‌ی تعامل‌گرایی و پنجره‌های شکسته ... / ۱۵۵

- و حقوق؛ سال پنجم؛ شماره ۱۶ و ۱۵؛ صص ۲۵۷-۲۹۸.
- کسن، موریس؛ (۱۳۸۵)، **اصول جرم‌شناسی**؛ ترجمه میرروح‌الله صدیق؛ تهران: دادگستر؛ چاپ اول.
- کوزر، لوئیس آلفرد؛ (۱۳۸۵)، **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: علمی؛ چاپ دوازدهم.
- کوئن، بروس؛ (۱۳۸۲)، **مبانی جامعه‌شناسی**؛ ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل؛ تهران: سمت؛ چاپ چهاردهم.
- گسن، ریموند؛ (۱۳۶۵)، **گرایش‌هایی نو در جرم‌شناسی انگلیسی و آمریکای شمالی**؛ ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی؛ نشریه دانشکده حقوق: دانشگاه شهیدبهشتی؛ دوره دوم؛ شماره ۲؛ صص ۱۴۹-۱۷۲.
- گسن، ریموند؛ (۱۳۷۰)، **جرم‌شناسی کاربردی**؛ ترجمه مهدی کی‌نیا؛ تهران: مترجم؛ چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی (با همکاری کارن بردسال)؛ (۱۳۸۶)، **جامعه‌شناسی**؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ تهران: نی؛ چاپ اول (ویرایش چهارم).
- گیدنز، آنتونی؛ (۱۳۸۷)، **جامعه‌شناسی**؛ ترجمه منوچهر صبوری کاشانی؛ تهران: نی؛ چاپ بیست و سوم.
- لازرژ، کریستین؛ (۱۳۸۲)، **درآمدی به سیاست جنایی**؛ ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: میزان؛ چاپ اول.
- میرمحمدصادقی، حسین؛ (۱۳۸۴)، **پلیس مسئله‌گرا و تأمین امنیت مردم**؛ مجموعه مقالات همایش امنیت اجتماعی (معاونت اجتماعی ناجا)؛ ج ۲؛ تهران: گلپونه؛ چاپ اول؛ صص ۱۳۱-۱۳۹.
- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین و هاشم‌بیگی - حمید؛ (۱۳۷۷)، **دانشنامه جرم‌شناسی**؛ تهران: دانشگاه شهیدبهشتی با همکاری گنج‌دانش؛ چاپ اول.
- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین؛ (۱۳۷۹)، **درآمدی به جنبه‌های مختلف سیاست جنایی در قبال مواد مخدر**؛ مجموعه مقالات همایش بین‌المللی علمی - کاربردی جنبه‌های مختلف سیاست جنایی در قبال مواد مخدر؛ ج ۱؛ تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران؛ صص ۱۱-۳۴.

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ (۱۳۸۷)، **عدالت ترمیمی؛** [دیباجه (ویراست دوم: ۱۳۸۱)] در پرادل- ژان؛ تاریخ اندیشه‌های کیفری؛ ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: سمت؛ چاپ سوم (با اصلاحات)؛ صص ۵-۱۱.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ (۱۳۸۲)، **از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی؛** مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی (الهیات و حقوق)؛ سال سوم؛ شماره ۹ و ۱۰؛ صص ۳-۳۸.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ (۸۴-۱۳۸۳)، **تقریرات جرم‌شناسی (سیاست جنایی و تکنیک‌های حقوق کیفری)؛** به کوشش لیلا اسدی و بتول پاکزاد؛ دوره دکتری؛ دانشگاه شهیدبهشتی؛ نیمسال دوم.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ (۱۳۸۸)، **رویکرد جرم‌شناختی قانون حقوق شهروندی؛** مجموعه مقالات همایش حقوق شهروندی (مرکز مطالعات حقوق بشر و انجمن علمی دانشجویی حقوق دانشگاه تهران)؛ تهران: گرایش؛ چاپ اول؛ صص ۱۳-۳۰.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ (۱۳۸۸)، **کیفرشناسی نو- جرم‌شناسی نو (درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار)؛** تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)؛ تهران: میزان؛ چاپ اول؛ صص ۷۱۷-۷۵۰.
- نوروزی، نادر؛ (۱۳۸۴)، **جرائم خرد علیه نظم عمومی «راهبردها و راهکارها»؛** مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛ شماره ۶۸؛ صص ۲۵۷-۲۷۷.
- والکلایت، ساندر؛ (۱۳۸۶)، **شناخت جرم‌شناسی؛** ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی؛ تهران: میزان؛ چاپ اول.
- وایت، راب و هینز- فیونا؛ (۱۳۸۳)، **جرم و جرم‌شناسی (کتاب دوم مجموعه مطالعات کجروی و کنترل اجتماعی)؛** ترجمه علی سلیمی، محسن کارخانه و فرید مخاطب‌قمی؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ چاپ اول.
- ولد، جرج و برنارد، توماس و اسنیس، جفری؛ (۱۳۸۰)، **جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)؛** ترجمه علی شجاعی؛ تهران: سمت؛ چاپ اول.
- ویلسون، جیمز. کیو و کلینگ، جورج. ال؛ (۱۳۸۲)، **پنجره‌های شکسته: پلیس و امنیت محلی؛** ترجمه محمد صادری توحیدخانه؛ مجله قضایی و حقوقی دادگستری؛ شماره ۴۳؛

- ویلیامز، فرانک پی و مک‌شین، ماری لین دی؛ (۱۳۸۳)، **نظریه‌های جرم‌شناسی**؛ ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی نوری؛ تهران: میزان؛ چاپ اول.

لاتین

- Atkinson, Paul A. & Housley-William; (2003), **Interactionism (BSA new horizons in sociology)**; UK: Sage publication Ltd; second published: -04.
- Braithwaite, John; (1999), **A future where punishment is marginalized: Realistic or utopian?** UCLA Law Review; No.46: Pp1727 – 1750.
- Dwyer, Diana; (2001), **Angles on criminal psychology**; Nelson thornes publishing.
- Hudson, Barbara A; (2003), **Crime and justice: Understanding justice (An introduction to ideas, perspectives and controversies in modern penal theory)**; USA, Buckingham Philadelphia: Cardiff (McGraw-Hill companies); First published (second edition).
- Jang, Hyunseok & Hoover-Larry T & Lawton-Brian A ; (2008), **Effect of broken windows enforcement on clearance rates**; The Journal of Criminal justice; No.36: Pp529-538.
- Johnston, Gerry; (2002), **Restorative justice: Ideas, Values, Debates**; USA and Canada: Willan.
- McLaughling, Eugene & Muncie-John ; (2001), **the sage Dictionary of criminology**; London: SAGE; First published.
- Mitchell, Katharyne; **Ungoverned space: Global security and the geopolitics of broken windows**; The Journal of Political geography; No.XXX:2010; Pp 1-9.
- Morrison, Wayne; (1995), **Theoretical criminology (from modernity to postmodernism)**; London & Sydney: Cavendish; First published.
- O'Brien, Martin & Yar-Majid; (2008), **Criminology (The key concepts)**; London & New York: Routledge (Taylor & Francis Group); First published.
- Punch, Maurice; (2007), **Zero tolerance policing (Researching criminal justice)**; UK: Policy press; first published.
- Rubington-Earl & Weinberg-Martin S; (2008), **Deviance: The Interactionist perspective**; Pearson publishing; Tenth edition.

- Tapia,Michael; **Untangling race and class effects on juvenile arrests**; The Journal of Criminal justice; No.38:2010; Pp 255-265.
- United Nations office on drugs and crime; **Compendium of United Nations standards and norms in crime prevention and criminal justice**; NewYork: Vienna international center, Austria Belguim (osce); 2006.
- Walker,Stephen.P; (2008), **Accounting, paper shadows and the stigmatised poor**; The Journal of Accounting, organizations and society; No.33: Pp 453-487.
- Ward,Tony & Langlands-Robyn.L; (2008), **Restorative justice and the human rights of offenders: Convergences and divergences**; The Journal of Aggression and violent behavior; No.13: Pp 355-372.
- Ward,Tony & Langlands-Robyn.L ;(2009), **repairing the rupture: Restorative justice and the rehabilitation of offenders**; The Journal of Aggression and violent behavior; No.14: Pp 205-214.
- Witvliet,Charlotte.V.o&Worthington-Everett.L & Root-Lindsey.M & Sato- Amy.F & Ludwig-Thomas.E & Exline-Julie.J; (2008), **Retributive justice, restorative justice and forgiveness: An experimental psychophysiology analysis**; The Journal of Experimental social psychology; No.44.; Pp 10-25.